

به مناسبت هفتادمین سالگرد ترور لئون تروتسکی

TROTSKY



صفحات ۱۰ تا ۱۵

چند نکته پیرامون طرح هدفمندی سازی یارانه ها

صفحه ۴

حمله به حقوق کارگران: مصلحت "کشور" یا "سرمایه داران"؟

صفحه ۷

وقتی قداره بندان رژیم مدافع حقوق کارگر می شوند

صفحه ۸

بحران مالی یا اقتصادی؟

صفحه ۱۶

بحران سیاسی و اجتماعی اروپا

صفحه ۱۸

سیاست های اساسی دولت چین برای مقابله با بحران

صفحه ۲۰

ونزوئلا: پایان رکود نزدیک است

صفحه ۲۲

اول ماه مه: روز واقعی کارگر

(به مناسبت ۶ سپتامبر، بدیل روز کارگر در آمریکا)

صفحه ۲۳

Militant

مهر ۱۳۸۹ سال چهارم - دوره دوم - شماره ۳۵

میرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



سرمقاله

به مناسبت فرا رسیدن مهرماه ۸۹، آغاز سال تحصیلی جدید

سال تحصیلی جدید، این بار در شرایط بسیار حساسی، نسبت به آن چه که در طی سالیان گذشته شاهد بوده ایم، آغاز می شود. دو ویژگی اصلی این موقعیت خاص، یکی افزایش فضای امنیتی دانشگاه ها (از مجرای تصفیة اساتید، ممانعت از حضور دانشجویان ستاره دار و غیره) است و دیگری، التهاب سیاسی در محیط دانشگاه ها، که خود بازتاب التهاب سیاسی-اجتماعی موجود در درون جامعه می باشد. این دو ویژگی البته تازگی ندارد، اما آن چه که تغییرش محسوس است، افزایش کمی و کیفی این دو است. به علاوه می توان از پروژه اسلامی کردن علوم، به ویژه علوم انسانی، به مثابه حمله ایدئولوژیک حاکمیت به دانشگاه ها هم به عنوان ویژگی سوم یاد کرد...

ادامه در صفحه ۲



دانشگاه‌ها صورت گرفته است" و برای توجیه اقدامات خود و پاسخ به منتقدین حکومتی، می‌افزاید: "همهٔ وزرای گذشته زحمت کشیده‌اند، اما نام وزیری را نمی‌خواهم ببرم که وقتی آمد ظرف کمتر از ۶ ماه ۹۰ درصد رؤسای دانشگاه‌ها از جمله رئیس دانشگاه علم و صنعت که فقط ۲۵ روز از حکم ریاستش می‌گذشت، تغییر داد. چرا آن زمان کسی نمی‌گفت این تغییرات بر اساس کار کارشناسی صورت نگرفته است؟"

بنابراین، با توجه به گفته‌های خامنه‌ای و اقدامات "کارشناسی" شدهٔ مختلفی که تا به این جا از سوی رژیم صورت گرفته است، شکی باقی نمی‌ماند که سال تحصیلی جدید، با نظارت شدید امنیتی از سوی رؤسای انتصابی، نیروهای بسیجی و اطلاعاتی بر فضای دانشگاه‌ها برای خفه کردن هرگونه صدای مخالف، همراه خواهد بود. این موضوع، خود تا حدود زیادی به وقایع پس از ۲۲ خردادماه ۱۳۸۸، که رژیم را بیش از پیش با چالش‌های سیاسی و اجتماعی رو به رو و اختلافات درونی و پایه‌های لرزان آن را به شدت عریان ساخت، ارتباط دارد. سال تحصیلی جدید، در حالی آغاز می‌شود که تعداد بسیار زیادی از دانشجویان، یا در زندان‌ها به سر می‌برند، و یا "ستاره دار" شده و اجازه ورود به دانشگاه را ندارند.

از سوی دیگر، قرار است تا طرح هدفمندسازی یارانه‌ها، به مثابهٔ جزء اصلی طرح تحول اقتصادی، از مهرماه به اجرا در بیاید که نتیجهٔ آن افزایش شدید اساسی‌ترین هزینه‌های زندگی است. این مسأله، بسیاری از دانشجویان (به ویژه دانشجویان شهرستانی) و خانواده‌های آنان را با مشکل در تأمین هزینه‌های تحصیلی رو به رو می‌سازد. این احتمال وجود دارد که ناآرامی‌های اجتماعی در پی بحران اقتصادی سرمایه داری ایران، خود را در مقیاسی کوچک‌تر در سطح دانشگاه‌ها نیز نشان دهد.

بدین ترتیب، همان‌طور که گفته شد، امسال جنبش دانشجویی در شرایطی به ادامهٔ فعالیت خواهد پرداخت که از یک سو، فضای امنیتی بر دانشگاه‌ها، تصفیهٔ اساتید، اخراج و تعلیق دانشجویان و اسلامی کردن علوم انسانی تشدید می‌شود، و از سوی دیگر، شرایط جامعه، چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی، به شدت ملتهب است.

در چنین شرایطی، به اعتقاد ما یکی از تکالیف محوری جنبش دانشجویی، هم‌چنان تدارک برای ایجاد تشکل مستقل

چندی پیش، خامنه‌ای در جمع شماری از استادان و اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های ایران گفته بود که از دید او آموزش بسیاری از رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌ها، باعث بی‌اعتقادی جوانان به تعالیم الهی و اسلامی می‌شود. به دنبال فشار برای اسلامی کردن علوم انسانی، احمدی نژاد نیز مصوبه‌ای را برای اجرا به بخش آموزشی دولتی و خصوصی ابلاغ کرد که به موجب آن شورایی تخصصی زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی برای "تحول و ارتقای علوم انسانی" تشکیل می‌شود و همهٔ دستگاه‌های موضوع این مصوبه، از قبیل وزارتخانه‌های علوم، آموزش و پرورش، پژوهشگاه‌ها و دانشگاه آزاد اسلامی موظف به اجرای تصمیمات شورای تخصصی تحول و ارتقای علوم انسانی خواهند بود. آن چه که به عنوان اسلامی کردن علوم، به ویژه علوم انسانی، دیگر باره مطرح شد، در واقع یکی از ارکان "انقلاب فرهنگی" است که از آن زمان تاکنون در جریان بوده. کما این که خمینی خود به صراحت اعلام کرده بود "تمام علوم، چه علوم طبیعی باشد و چه علوم غیرطبیعی، آن که اسلام می‌خواهد، آن مقصدی که اسلام دارد، این است که تمام این‌ها مهار بشود به علوم الهی و به توحید باز گردد" (صحیفهٔ نور، ج ۵، ص ۳۳) سید محمد صادق سیفی، رئیس سازمان مدارس معارف اسلامی کشور، با بیان این که هدف اصلی مدارس علوم و معارف اسلامی، پایه‌ریزی علوم انسانی در بدنهٔ رشته‌های علوم انسانی است، خبر می‌دهد که: "تاکنون ۱۰۰ مدرسهٔ علوم و معارف اسلامی، در قالب ۶۴ مدرسهٔ صدرا و ۳۶ مدرسهٔ مطهری در کشور فعالیت‌های خود را از سال ۶۳ شروع کرده" و "تاکنون ۹ هزار نفر دانش‌آموختهٔ رشته معارف اسلامی، به جامعه تحویل داده شده است". خامنه‌ای نیز با گفتن این که "دشمن، دانشجویان را در دایرهٔ قرمز قرار داده و مشخص کرده است"، عملاً زمینهٔ حضور نیروهای امنیتی در دانشگاه‌ها (در قالب بسیج دانشجویی و غیره) و نظارت بر فضای آن را مهیا و این دست اقدامات را توجیه کرده است. کامران دانشجو، وزیر علوم و تحقیقات، در مطلبی که با عنوان "دانشگاه مخالف فرهنگ بسیجی را، مردم با خاک یکسان می‌کنند" در رسانه‌های مختلف دولتی منتشر گردید، بدون هیچ‌گونه تعارفی می‌گوید "ما عهد بسته ایم در دانشگاه‌هایمان در مسیر ولایت حرکت کنیم، یعنی وقتی حضرت آقا فرمایشی را مطرح کردند و صد در صد مخالف نظرمان بود، سماعاً و طاعتاً در عمل بپذیریم". او، در همین مطلب اعتراف می‌کند که "در طول یک سالی که در وزارت علوم آمده‌ام، ۲۳ تغییر در رؤسای



- تلاش برای پیوند جنبش دانشجویی، با سایر مبارزات اجتماعی نظیر مبارزات کارگری و زنان.

چنان چه همه ما توافق به ایجاد یک تشکل مستقل دانشجویی داشته باشیم (به عبارتی این ارزیابی ما صحیح بوده باشد)، تنها راه برای تحقق این هدف، دوره ای از تدارکات و ایجاد پیش زمینه است. در این جا، نقش و وظایف طیف چپ جنبش دانشجویی اهمیت بسزایی پیدا می کند.

این پیش زمینه، در وهله نخست ایجاد یک قطب سوسیالیستی در میان گرایشات فعال و مبارزات سوسیالیستی دانشجویی است. قطبی که ضمن حضور سیاسی، خود را به شکل مخفی سازمان دهد. به سخن دیگر از لحاظ سیاسی و تبلیغاتی، تا حد امکان وسیع و باز، و از لحاظ تشکیلاتی کاملاً بسته و مخفی باشد (میزان علنی گرای در تبلیغات، تماماً تابع شدت نظارت و فضای امنیتی دانشگاه هاست) یک قطب سوسیالیستی تنها می تواند بر محور ساختاری سازماندهی، یعنی یک نشریه سوسیالیستی با اهداف مشخص شکل گیرد. نشریه ای که با رعایت دموکراسی درونی، نظریات مختلف را منعکس کرده و زمینه نظری و تئوریک، تاریخی و سیاسی را برای ساختن قطب سوسیالیستی آماده کند. اما در بُعد تشکیلاتی و به منظور رعایت مسایل امنیتی، تنها شکل سازماندهی این قطب باید بر محور ایجاد «هسته های مخفی سوسیالیستی» باشد (وظایف و شکل سازماندهی این هسته می تواند به شکل درونی به بحث گذاشته شود). سازماندهی «هسته های مخفی سوسیالیستی» تنها شکل سازماندهی در انطباق با وضعیت کنونی است. از این طریق پس از متشکل کردن خود و انجام فعالیت های مشترک عملی (بر اساس اتحاد عمل) و تبادل نظر در مورد مسایل تئوریک و نظری و سازماندهی مشترک، ما خود را برای وضعیتی که شرایط عینی برای ایجاد یک «تشکل مستقل دانشجویی» مساعد گردد، آماده می کنیم.

متحداً در جهت حفظ استقلال جنبش دانشجویی و نیز ایجاد یک قطب سوسیالیستی گام برداریم!



دانشجویی (یعنی ضرورت حفظ استقلال این جنبش) است. اما، با وجود جو اختناق آمیز کنونی (نبود حتی دموکراسی نیم بند بورژوازی) آیا قادریم که چنین تشکل مستقل دانشجویی را فوری برپا کنیم؟ محققاً پاسخ منفی است. زیرا برای ایجاد تشکل مستقل دانشجویی، ما نیاز به پیش زمینه های عینی داریم. به سخن دیگر، وجود حداقل فضایی که بتوان به شکل آزاده و بدون دخالت لباس شخصی ها و سرکوب پلیس به فعالیت های روزمره دانشجویی (از مسایل صنفی گرفته تا مسایل سیاسی) پرداخته شود. در این جا، ابتدایی ترین خواسته های جنبش دانشجویی، به مثابه یک کل، می تواند به شرح زیر باشد:

- آزادی دانشجویان و اساتید زندانی شده و ایجاد امکان بازگشت آنان به دانشگاه.

- از میان برداشتن هر نوع مانع از شرکت آزاد همه دانشجویان (ستاره دار و غیره) و اساتید در امور تحصیلی دانشگاه. بازگشت تمامی استادانی که از سوی حکومت فعلی به اجبار "بازنشسته" شده اند. (اگر قرار است کسی استادان را از کار برکنار کند، آن خود دانشجویان هستند).

- ممنوعیت حضور پاسداران، بسیجی ها یا هر نوع از نیروهای امنیتی رسمی و غیر رسمی رژیم در محیط دانشگاه.

- ایجاد فضای باز و آزاد در محیط دانشگاه برای بحث و تبادل نظر در مورد برنامه تحصیلی، مسایل روز جامعه، جایگاه مذهب در جامعه، و هر مسأله ای که مورد نظر دانشجویان باشد.

- جایگزینی مدیریت دست نشانده دانشگاه (از طریق فشارهای دانشجویی با در نظر گرفتن شرایط خاص حاکم بر هر دانشگاه و توان دانشجویان و سایر عواملی که به شرایط مشخص بستگی دارد).

در کنار این خواسته های حداقلی و دموکراتیک، لازم است تا جنبش دانشجویی در دو مسیر اصلی نیز گام بردارد:

- مقابله با هرگونه توهم نسبت به اصلاح طلبان و سایر جناح های حاکمیت، و افشای آنان (به مثابه شرطی لازم برای استقلال جنبش دانشجویی)؛ و



چند نکته پیرامون طرح هدفمند سازی یارانه ها



کیوان نوفرستی

یکی از استدلال‌های همیشگی دولت در توجیه ضرورت هدفمند کردن یارانه ها اینست که در ایران، پرداخت سوبسید به کالاها و خدمات مختلف (به ویژه نان و بنزین) غیر کاراست و این، اصولاً اقشار پردرآمد هستند که از قیمت های پایین چنین اقلامی بیش تر منتفع می شوند و نه اقشار کم درآمد؛ بنابراین، باید در پرداخت سوبسید ها اقشار نیازمند را "هدف" گرفت و به عبارتی پرداخت این مبالغ را جهت دار و "هدفمند" کرد. بسیار عالی؛ اما در مواجهه با چنین استدلالی، چند مسأله قابل تأمل پیش می آید:

در حقیقت این ادعا که "یارانه ها به طور عادلانه توزیع نمی شوند"، هیچ گونه مبنای نظری استواری ندارد یا به بیان دیگر، بر فرضیاتی استوار است که اصولاً قابل اثبات نیست. (۱) یعنی واقعاً مشخص نیست که بر کدام مبنا و با چه روشی، این نتیجه گیری به دست آمده است. به علاوه این را هم در نظر بگیرید که طبق بررسی های اولیه، احمدی نژاد اعلام کرده بود که به ۵۳ تا ۵۴ میلیون نفر یارانه اختصاص داده خواهد شد. به عبارتی وضعیت ۸۴ تا ۸۶ درصد از ۶۳ میلیون نفری که در طرح جمع آوری اطلاعات اقتصادی خانوارها شرکت کرده بودند، به گونه ای بوده است که واجد شرایط دریافت یارانه نقدی به شمار می رفته اند! (۲) اگر چنین چیزی هنوز هم درست باشد که در آن صورت دیگر بحث هدفمند کردن یارانه ها موضوعیت پیدا نمی کند، چرا که نظام فعلی پرداخت یارانه تا همین الان هم بخشی اعظمی از افراد واجد شرایط دریافت یارانه را هدف قرار داده بوده است.

این موضوع هم تاکنون ناروشن باقی مانده که بر مبنای کدام نظریه، هدفمند سازی یارانه، معادل با "پرداخت نقدی یارانه" است؟ یعنی مشخص نیست که ارتباط این دو با یک دیگر چگونه است. همان طور که آقای فردین یزدانی هم در مقاله ای به درستی می گوید: "تبدیل تمامی یارانه های جنسی و کالایی به یارانه های نقدی، برداشتی سطحی از هدفمندسازی یارانه است. نه الگوهای نظری و نه هیچ یک از تجارب جهانی تائیدکننده این نیستند که یارانه هدفمند، معادل یارانه نقدی است. در بسته های مناسب سیاست گذاری، می توان با استفاده از ارانه بسته های حمایتی به صورت کالایی و بدون نقدی سازی یارانه ها، نسبت به هدفمندسازی آن ها اقدام کرد." (۳)

بنابراین از هر زاویه که به این استدلال نگاه می کنیم، به مشکل یا تناقض برمی خوریم؛ اما فارغ از این مسائل و تناقضات، فرض را بر آن بگذاریم که طرح چنین استدلالی از سوی دولت- به خصوص در مورد بنزین- تا حدود زیادی به واقعیت نزدیک باشد، اما مشکل این جاست که اصولاً جمهوری اسلامی با قرار گرفتن در پشت یک چنین اظهاراتی و لفاظی های دلسوزانه برای اقشار آسیب پذیر، نه بهبود شرایط طبقه کارگر و اقشار کم درآمد، که به واقع اجرا و آماده ساختن زمینه های اجرای سایر نسخه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول (۴) را در سر دارد که نتیجه تمامی آن ها، بنا به تجربه سایر کشورها و درست برخلاف ژست های خیرخواهانه رژیم، به طور مستقیم به وخامت اوضاع همین اقشار آسیب پذیر منجر خواهد شد. (در مورد تجربیات کشورهای در حال توسعه، نمونه های بسیاری در دست است که در ادامه به برخی از آن ها اشاره خواهم کرد).

یکی از چیزهایی که دولت در پس تمامی این بحث ها و استدلالات و مایه گذاشتن از اقشار آسیب پذیر "رو نمی کند" (یا بهتر است بگویم جسارتی برای مطرح ساختنش ندارد) اینست که طرح هدفمند سازی یارانه ها- بر خلاف عنوانی که دارد- در حقیقت "حذف" تدریجی سوبسیدهاست و پرداخت "یارانه نقدی"، همان طور که بانک جهانی هم در گزارشی عنوان کرده است (۵)، عملاً یکی از راهکارهای مقابله با ناآرامی های اجتماعی یا تخفیف آن ها در طول این دوره گذار است. (از این دست ناآرامی های اجتماعی، می توان به تظاهرات سال ۲۰۰۵ در غنا به دنبال حذف سوبسید بنزین از طرف دولت این کشور (۶) یا اعتراضات خیابانی در نتیجه



(شامل اقشار پردرآمد و مرفه) می داده است تا کالای مورد نظر را به قیمت سوبسیدی ۱۱۰۰ تومان خریداری کنند. با اجرای طرح هدفمند سازی یارانه ها، قرار است تا این ۴۰۰ تومان سوبسید، اولاً به طور نقدی و ثانیاً به طور مستقیم به اقشار کم درآمد (دهک های پایین درآمدی) تعلق گیرد تا آن ها بتوانند کالای مورد نظر را نهایتاً با همان قیمت ۱۱۰۰ تومان و مابقی مردم به قیمت آزاد ۱۵۰۰ تومان خریداری کنند؛ همین! این کلّ تحلیل "علمی" و "کارشناسی شده" آقایان است.^(۹)

اما اصولاً همین حذف سوبسید کالاها و خدمات (به خصوص در مورد بنزین و گازوئیل)، خود به شدت تورم زاست. بنابراین پس از اجرای طرح، قیمت بازاری آن کالایی که در مثال صحبتش رفت، دیگر نه ۱۵۰۰ تومان، که مثلاً ۳۰۰۰ تومان خواهد بود. بدین ترتیب، اقشار کم درآمد با در نظر گرفتن ۴۰۰ تومان سوبسید نقدی پرداختی از طرف دولت، باید کالایی را که سابقاً ۱۱۰۰ تومان خریداری می کرده اند، اکنون به بهای ۲۶۰۰ تومان تهیه کنند. پس تورم را بودن طرح هدفمند کردن یارانه ها، باعث می شود تا سوبسید نقدی (که احتمالاً به همان میزان پیش از اجرای طرح پرداخت خواهد شد)، کفاف خرید کالاها و خدمات سابق را نخواهد داد.

به علاوه، جای سؤال دارد که آیا همراه با این افزایش سطح عمومی قیمت ها- و بعضاً رسیدن آن ها به قیمت های جهانی- سطح دستمزدها متناسب با تورم بالا می رود؟ نیازی به توضیح واضحات نیست که اگر دستمزد پولی (اسمی) تغییری نکند (یا در بدترین حالت کاهش یابد)، همراه با تورم، سطح دستمزد واقعی و نتیجتاً قدرت خرید مردم سقوط می کند. ضمناً این را هم باید در نظر گرفت که ارقام تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی و مراکز آماری دولت، صرفاً مصرف تبلیغاتی دارد و نه بیش تر؛^(۱۰)

بنابراین حتی اگر دستمزد هر سال، با این ارقام "ساختگی" تورم، تعدیل شود، بازهم در عمل- یعنی زندگی روزمره- ما شاهد کاهش قدرت خرید مردم، به ویژه اقشار کم درآمد، خواهیم بود. با این حساب، هدف "کارآمدی الگوی تخصیص منابع به وسیله خانوار" (به مثابه یکی از اهداف دولت فحیمه جمهوری اسلامی) به کل منتفی خواهد بود.

سهامیه بندی بنزین در ایران و نمونه های بسیار دیگری اشاره کرد). بنابراین در بلند مدت، ما با حذف کامل سوبسید بسیاری از اقلام رو به رو خواهیم بود و پرداخت نقدی هم به فراموشی سپرده خواهد شد.

موضوع دیگری که باید در نظر گرفت اینست که اثرات سوء طرح هدفمند کردن یارانه ها، می باید در بستر وضعیت عمومی و مختصات اقتصاد ایران (که اثبات حاد بودن آن نیازی به تحلیل و توضیح ندارد) و تمامی آن چه که زیر عنوان طرح تحوّل اقتصادی صورت گرفته یا خواهد گرفت (شامل خصوصی سازی، مالیات بر ارزش افزوده و غیره) بررسی شود.

اعمال چنین سیاست هایی در آمریکای لاتین طی دهه ۱۹۸۰ باعث ایجاد تورم سه رقمی (مثلاً ۵۰۰ درصد در سال در برزیل) گشت، بحران بدهی های خارجی را تشدید کرد و باعث محرومیت کم درآمدها از دسترسی به خدمات اساسی (حتی برق و آب) شد، به طوری که دهه ۱۹۸۰ را در آمریکای لاتین، «دهه برباد رفته» نامیدند.^(۷) یا اواخر دوران شوروی را در نظر بگیرید: انتخاب یلتسین و «شوگ درمانی» در پی اجرای سیاست های صندوق بین المللی پول و حذف سوبسیدها، در کمتر از ۵ سال بدان جا رسید که مردمی که از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) تا آغاز حاکمیت گورباچف (۱۹۸۵) بابت هر کیلو گوشت تنها ۴ روبل پرداخت می کردند با روی کار آمدن یلتسین مجبور بودند ۱۰۰۰ برابر آن را (۴۰۰۰ روبل) بابت تهیه یک کیلو گوشت بپردازند^(۸) و الی آخر.

بنابراین تجربیات تاریخی در اجرای طرح های تعدیل ساختاری (که حذف تدریجی سوبسیدها برای "آزادی سازی قیمت ها" و عدم مداخله در مکانیسم قیمت گذاری بازار، یکی از سیاست های کلیدی آن به شمار می رود)، با افزایش تند تورم همراه بوده است.

اما این مسأله در میان نظرات مدافعان ریز و درشت طرح دولت، یا مسکوت می ماند یا با "اما و اگرها"ی فراوان بازگو می شود. چکیده استدلال مدافعان طرح هدفمندسازی یارانه ها چنین است: فرض کنید که کالایی با قیمت تمام شده ۱۰۰۰ تومان تولید و در بازار آزاد، به قیمت ۱۵۰۰ تومان عرضه می شده است. دولت با پرداخت فرضاً ۴۰۰ تومان در قالب سوبسید بر روی این کالا، این امکان را به کلیه مردم



(۳) «بهبود سازی مصرف یا جبران کسری بودجه؟»، فردین یزدانی، سایت تحلیلی البرز.

(۴) به عنوان نمونه نگاه کنید به گزارش زیر از صندوق بین المللی پول (مارس ۲۰۱۰) در مورد اقتصاد ایران:

<http://www.imf.org/external/pubs/ft/scr/2010/cr1074.pdf>

(5) <http://siteresources.worldbank.org/SOCIALPROTECTION/Resources/SP-Discussion-papers/Safety-Nets-DP/0817.pdf>

(6) http://www.webasa.org/Pubblicazioni/Amegashie_2006_2.pdf

(۷) «طرح تحول اقتصادی و نئولیبرالیسم»، خسرو صادقی بروجنی، سایت تحلیلی البرز، ۴ آبان ۸۸.

(۸) همان

(۹) یکی از همین تحلیل های به شدت مکانیکی و سطحی را می توان در نظرات آقای پژویان دید؛ ایشان ضمن مثبت دانستن اجرای این طرح، "تحلیل های موجود در خصوص تورم ناشی از اجرای پرداخت نقدی یارانه را حاصل بی اطلاعی برخی در تحلیل های اقتصادی می داند" و می فرمایند که "در حال حاضر، دولت یارانه را به صورت جنسی می دهد و قصد دارد با حذف آن، پرداختش را نقدی کند. پس نباید تأثیری در اقتصاد بگذارد. چرا که حجم پول را افزایش نمی دهد." (ایلنا، ۱۴ مرداد ۸۷)

(۱۰) "در کشوری چون کشور ما که نهادهای دولتی به صورت انحصاری مسئولیت ارائه آمار را به عهده دارند و نظارت و کنترلی از طرف نهادهای عمومی و افکار عمومی بر آن اعمال نمی شود، بنابراین به راحتی می توانند مبانی آماری را تغییر دهند. نمونه هایی از این تغییرات را به عنوان مثال می توان به تغییر سال پایه برای محاسبه نرخ تورم اشاره کرد. دولت ها برای پرهیز از بزرگ شدن ارقام مربوط به نرخ تورم، هر چند سال یک بار سال پایه را تغییر می دهند و این باعث می شود که ارقام مربوطه کم تر نشان داده شود." («حساب سیاسی» یا حساب سیاسی کاری؟»، فرشید یزدانی، سایت تحلیلی البرز، ۲۳ خرداد ۸۸)

البته "تورم"، بر خلاف موعظه های آتشین برخی دلسوزان نظام، بر "همه" مردم بد نیست؛ بلکه برای صاحبان دارایی های ثابتی از قبیل زمین، ملک و غیره، یک "موهبت الهی" هم به شمار می شود. چرا که از قبیل همین تورم است که بهای املاک "یک شبه" بالا می رود و بخشی از جامعه با ثروتی بادآورده فریب می شود. به این ترتیب، خود تورم ناشی از اجرای طرح، نابرابری در الگوی توزیع درآمد را اساساً تشدید می کند. دیگر از سایر اثرات تورم بر ارزش پول ملی، صادرات و واردات، و بسیاری از متغیرهای دیگر اقتصادی بگذریم.

به هر حال، در مورد پیامدهای اجرای این طرح، هم کارهای نظری بسیاری صورت گرفته و هم هشدارهای فراوانی داده شده است. اما ظاهراً کلّ مبارزه با اجرای طرح مذکور از سوی فعالین چپ و کارگری، به همین حد خلاصه شده است. مسأله مهم در این بین، مقابله عملی با چنین شرایطی است که خود قطعاً به بخشی از مبارزات روزمره کارگری تبدیل خواهد شد (البته ناگفته نماند که اجرای چنین طرح هایی، حتی بخش وسیعی از خرده بورژوازی را هم به شدت متحمل ضرر و به احتمال بسیار زیاد، وارد مبارزات عملی خواهد کرد). برای آمادگی جهت مقابله با این حملات روزافزون، هیچ راهی به جز تشکل، سازماندهی و مداخله پیگیر و مؤثر (چه از بُعد تئوریک و چه از نظر عملی)، در مقابل مارکسیست های انقلابی قرار ندارد.

۸ شهریور ۸۹

منابع و توضیحات:

(۱) «نقدی کردن یارانه ها و دو سه نکته کم اهمیت»، احمد سیف، وبلاگ نیاک:

http://niaak.blogspot.com/2008/10/blog-post_12.html

(۲) ن. ک به: «هدف دولت، یافتن منبع درآمد است»، گفتگو با احمد سیف در خصوص طرح هدفمند کردن یارانه ها، بهداد بردبار، رادیو زمانه، ۲ اردیبهشت ۸۹.



حمله به حقوق کارگران: مصلحت «کشور» یا

«سرمایه داران»؟

آرمان پویان

پس از دو سال مسکوت ماندن قانون بیمه های اجتماعی کارگران ساختمانی (مصوب ۹ آبان ۸۶ مجلس شورای اسلامی)، سرانجام شاهد بودیم که در اردیبهشت ماه سال جاری، وزیران عضو کمیسیون امور اجتماعی و دولت الکترونیک، بنا به پیشنهاد مشترک وزارتخانه های رفاه و تأمین اجتماعی، کار و امور اجتماعی، مسکن و شهرسازی و کشور، و ظاهراً در راستای برقراری "عدالت اجتماعی" و "حمایت از قشر کارگر"، آیین نامه اجرایی مواد ۳ و ۵ قانون بیمه های اجتماعی کارگران را تصویب کردند و نهایتاً آیین نامه اجرایی قانون مذکور از سوی رئیس جمهور ابلاغ شد.

بر اساس ماده سوم این قانون "وزارت کار و امور اجتماعی (سازمان آموزش فنی و حرفه ای) موظف است نسبت به فراخوان و آموزش کارگران شاغل در کارهای ساختمانی، اقدام و کارت مهارت فنی برای آن ها صادر نماید". به عبارتی سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور مکلف بود تا همزمان با اجرای این آیین نامه، تمهیدات لازم را در خصوص آموزش مهارت های مورد نیاز بازار کار، بازآموزی و تجدید مهارت کارگران ساختمانی فراهم و اجرا کرده و پس از آموزش مهارت های مورد نیاز، نسبت به صدور کارت مهارت فنی برای آموزش دیدگان طرح مذکور اقدام کند تا به این ترتیب، کارگر ساختمانی پس از اخذ کارت مهارت فنی با ارایه مدارک لازم (کارت ملی، کارت مهارت فنی و شناسنامه) و ثبت نام در یکی از شعب صندوق، تحت پوشش این آیین نامه قرار گیرد.

بر اساس این آیین نامه و با در نظر گرفتن ماده پنجم قانون مزبور، حق بیمه قابل پرداخت برای هر واحد مسکونی، بر اساس ضریب حق بیمه، نرخ حق بیمه سهم کارفرما، میزان حق بیمه سهم کارگر ساختمانی و میزان حق بیمه سهم کارفرما محاسبه می گردد، به طوری که حق بیمه، حداقل ۲.۲ درصد و حداکثر ۴ درصد از حداقل دستمزد ماهانه را تشکیل می دهد و این رقم در شهرها و مناطق محروم کشور از تخفیف های ۲۰ تا ۵۰ درصدی برخوردار می شود.

میانگین زیربنای هر واحد ارزش معاملاتی عرصه هر متر مربع (ارقام به ریال)	۷۵ متر مربع و کمتر	بیش از ۷۵ تا ۱۵۰ مترمربع	بیش از ۱۵۰ متر مربع
۱۰/۰۰۰ و کمتر	۲/۲ درصد	۲/۵ درصد	۲/۹ درصد
بیش از ۱۰/۰۰۰ تا ۵۰/۰۰۰	۲/۷ درصد	۳/۱ درصد	۳/۳ درصد
بیش از ۵۰/۰۰۰ تا ۲۰۰/۰۰۰	۳/۳ درصد	۳/۶ درصد	۳/۸ درصد
۲۰۰/۰۰۰	۴ درصد	۴ درصد	۴ درصد

با توجه به این که به موجب قانون و آیین نامه های اجرایی آن، صرف نظر از ضریب افزایش سالانه حقوق کارگران، مبنای محاسباتی برای اخذ حق بیمه کارگران ساختمانی، از ۴ درصد یک روز حقوق، به ۴ درصد حداقل دستمزد ماهانه تغییر کرده و این موضوع مالکان محترم را با رشد ۳۰ برابری حق بیمه در زمان صدور پروانه و پایان کار ساختمانی مواجه می کند، هنوز چند ماه از تصویب این آیین نامه از سوی وزیران "کارگردوست" و شیفته "عدالت اجتماعی" نگذشته است که ما با واکنش تند شهرداران و بسیج آن ها برای جلوگیری از اجرای آیین نامه رو به رو شده ایم. آن گونه که در خبرها آمده است، "شهرداران ۸ کلان شهر کشور در نامه ای به رئیس جمهور، خواستار مسکوت ماندن قانون بیمه کارگران ساختمانی شده اند و اعلام کرده اند با توجه به این که افزایش ۳۰ برابری حق بیمه پرداختی از سوی سازنده ها طبق این قانون، اثرات منفی نظیر افزایش ساخت و سازهای غیراصولی و غیرمجاز، کاهش تقاضای صدور پروانه و پایان کار و رکود بازار ساخت و ساز مسکن را به همراه خواهد داشت، توقف این قانون به نفع و صلاح کشور است." البته در همین چند خط، مقصود آقایان از "نفع و صلاح کشور" کاملاً روشن شده است: جلوگیری از کاهش تقاضای صدور پروانه و رکود بخش ساخت و ساز؛ آن چه ناروشن باقی می ماند اینست که چرا باید به جای نظارت بر کار سازندگان و کارفرمایان برای جلوگیری از "ساخت و سازهای غیراصولی و غیرمجاز"، کارگران را مجازات و حق بیمه را از آنان سلب کرد؟

درخواست توقف این قانون در شرایطی مطرح می شود که به گفته سرپرست بیمه های اجتماعی وزارت رفاه، قرار بوده



وقتی قداره بندان رژیم، مدافع حقوق کارگر می شوند...

(به بهانه سخنان جدید حسن صادقی)

آرمان پویان

با وجود آن که طبق ماده یک "قانون بیمه اجباری کارگران ساختمانی"^۱ (مصوب ۲۱ آبان ماه ۵۲ مجلس شورای ملی و با اصلاحیه مورخ ۱۷ آبان ۷۹ مجلس شورای اسلامی)، کارگران شاغل در کارهای ساختمانی-اعم از ایجاد یا توسعه ساختمان، و یا تجدید بنا و تخریب آن- باید نزد سازمان تأمین اجتماعی در مقابل حوادث ناشی از کار بیمه شوند، و با وجود آن که پس از دو سال مسکوت ماندن قانون بیمه های اجتماعی کارگران ساختمانی (مصوب ۹ آبان ۸۶ مجلس شورای اسلامی)، سرانجام آیین نامه اجرایی مواد ۳ و ۵ این قانون در اردیبهشت ماه سال جاری تصویب و ابلاغ شد، اما شاهد بوده ایم که ظرف مدت بسیار کوتاهی- تقریباً ۴ ماه- از تصویب قانون مذکور، شهرداران ۸ کلان شهر طی نامه ای به احمدی نژاد، خواستار مسکوت ماندن قانون بیمه کارگران ساختمانی شده اند؛ چرا که به گفته این آقایان، افزایش ۳۰ برابری حق بیمه پرداختی از سوی سازندگان، موجب کاهش تقاضای صدور پروانه و رکود بازار ساخت و ساز مسکن می شود، و به همین جهت توقف قانون مزبور، "به نفع و صلاح کشور"^۲ است.

در بحبوحه جنجال های به وجود آمده بر سر بیمه کارگران ساختمانی و کارزار تمام عیار شهرداران علیه آن، به ناگهان حسن صادقی- رئیس مجمع پیشکسوتان

۱

http://www.jobportal.ir/s1/default.aspx?id=9_2_148_2_10_308

^۲ برای اطلاع بیش تر، به مطلب زیر با عنوان "حمله به حقوق کارگران: مصلحت کشور یا سرمایه داران؟" رجوع کنید:

<http://militaant.blogfa.com/post-114.aspx>

تا با اجرای این قانون، قریب به یک میلیون و ۸۰۰ هزار کارگر ساختمانی، که عمدتاً از اقشار آسیب پذیر هستند، تحت پوشش بیمه اجتماعی قرار گیرند. ضمناً طبق آمارهای موجود، ۳۵ درصد سوانح کارگری در بخش ساختمان بوده که ۱۴ درصد منجر به فوت شده است. همین یک موضوع، مصائب کارگران ساختمانی را به خوبی نشان می دهد.

البته این نخستین باری نیست که گروهی از کارگران از حق برخورداری از بیمه اجباری محروم می شوند؛ در سال های گذشته، کارگران کارگاه های کوچک پنج و ۱۰ نفره، کارگاه های خانوادگی و قالیبافی و مناطق آزاد به نام آن چه که "مصلحت" و "صلاح کشور" نامیده می شود، از حلقه بیمه شدگان اجباری تأمین اجتماعی خارج شده اند.

توقف اجرای این آیین نامه و شانه خالی کردن کارفرمایان شریف عرصه ساخت و ساز از پرداخت حق بیمه، چیزی جز حمله آشکار به ابتدایی حقوق کارگران ساختمانی، و در نتیجه حمله به کل طبقه کارگر، نخواهد بود. اما آن چه که در مورد بیمه کارگران ساختمانی رخ داد- یعنی درخواست توقف اجرای آیین نامه مذکور، پس از گذشت تقریباً ۴ ماه از تصویب و ابلاغ آن- درس های به غایت مهمی همراه خود دارد: در واقع، هرچند که مقابله با قوانین و اقدامات ضد کارگری رژیم و مبارزه برای حفظ و یا به دست آوردن یک سری از حقوق، جزئی مهم، لاینفک و اجتناب ناپذیر از کل مبارزات روزمره طبقه کارگر است، اما نهایتاً محدود شدن به چارچوب یک نظام سرمایه داری و اتکا به ساختارهای قانونی آن، هیچ نتیجه ای جز از دست دادن همان حقوق گذشته را دربر نخواهد داشت. به عبارتی، کارگران ضمن مبارزه روزمره برای حفظ یا کسب حقوق خود در چارچوب یک نظام سرمایه داری، می باید مقدماتی را بر سرنگونی همیشگی این سیستم از خلال انقلاب و رهایی قطعی از فشارهای روزافزون اقتصادی و سیاسی فراهم کنند. لزوم سرنگونی سرمایه داری محتضر جمهوری اسلامی برای پایان دادن به تمامی حملاتی که علیه کارگران و زحمتکشان و بنا به ذات این نظام صورت می گیرد، مسأله ضرورت سازماندهی، تشکل و برنامه ریزی در شرایط فعلی را بیش از پیش برجسته می سازد و در دستور کار فعالین پیشروی کارگری و مارکسیست های انقلابی قرار می دهد.



درگیری در دهانش برینند.^۲ اما حالا کار به جایی کشیده است که این جناب در سخنان اخیرش، وقیحانه از تقدّم رعایت حقوق انسانی بر هر چیز دیگری صحبت می کند!

با این حال به نظر می رسد آن چه که صادقی در پوشش دفاع از حقوق کارگران گفته است، به واقع نوعی هشدار ضمنی به خود دولت و دو تا از نهادهای به شدت بدنام آن، یعنی خانه کارگر و شورای اسلامی کار، است. جلوگیری از اجرای بیمه کارگران ساختمانی و پیامدهای آن، مسائلی هستند که صادقی و همپالگی های او، به خوبی به آن واقف اند و به همین خاطرست که برای دفاع از اجرای قانون بیمه، چنین داد سخن می دهند؛ صادقی زمانی گفته بود: "اگر تشکل های کارگری (خانه کارگر و شورای اسلامی کار) و قوانینی که از جیب کارگران تصویب می شود، نبود، تاکنون خیابان های تهران زیر پای کارگران گرسنه می لرزید." (ایلنا، ۷ اردیبهشت ۸۴) همین یک عبارت، علاوه بر نقش و ماهیت این دو نهاد رژیم، ترس از ناآرامی های کارگری را هم به وضوح نشان می دهد.

اما مسأله آن جاست که وضعیت اقتصادی- اجتماعی ایران، به درجه ای از بحران رسیده است که شکل گیری اعتراضات شدید اجتماعی و به خصوص کارگری را بیش از پیش، به ضرورتی بی چون و چرا بدل کرده.^۴ به عنوان نمونه، اخیراً دیدیم که چه گونه افزایش ۴ برابری بهای بلیط های اتوبوس بی آر تی خط ۱ آزادی به تهران پارس (بدون آن که در رسانه های عمومی

2

<http://www.newsmanager.gooya.com/politics/archives/028730.php>

3

www.socialist-forum.com/manabe/MesdaghiIraj/IrajMesdaghi_IL_O5.doc

^۴ در این خصوص، به مطلب زیر نگاه کنید:

<http://militaant.blogfa.com/post-99.aspx>

جامعه کارگری، رئیس پیشین کانون عالی شوراهای اسلامی کار و از لمپن ها و قداره بندان بنام رژیم در عرصه کارگری- وارد صحنه می شود و برای دفاع از حقوق کارگران ساختمانی معرکه می گیرد.

به گزارش خبرگزاری ایسکانیوز^۱، صادقی می گوید "هیچ مقامی حق ندارد جلوی اجرای قانون بیمه اجباری کارگران ساختمانی را بگیرد" و این که "شهرداران و اعضای شورای شهر، اگر دلسوز فعالیت های ساختمانی هستند، از هزینه های تحمیلی خود به پروژه های ساختمانی بکاهد و کاری به مطالبات قانونی و حقوقی کارگران نداشته باشند."



حسن صادقی، به گونه ای صحبت می کند که ممکن است خواننده یا شنونده برای لحظه ای فراموش کند که این صادقی، همان "حاج صادقی" است که روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۴ و در پی یورش بیش از ۳۰۰ نفر از عوامل خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به سندیکای کارگران نانوا (محل برگزاری جلسات آموزشی هیأت مؤسس سندیکای کارگران شرکت واحد)، همراه با جلال سعید منش، یکی دیگر از چماق داران خانه کارگر، به منصور اسالو حمله ور شدند و با تیغ، زبان او را حین

1

<http://iscanews.ir/fa/ShowNewsItem.aspx?NewsItemId=385347>



زندگینامه «لئون تروتسکی»

(یکی از رهبران کبیر انقلاب بلشویکی)

رنواراسخ

«لیو داویدویچ برونشتاین»، ملقب به «لئون تروتسکی» در سال ۱۸۷۹ میلادی در روسیه چشم به جهان گشود و خیلی سریع به فعالیت انقلابی کشیده شد. بعد از دستگیری به وسیله پلیس تزاری در سال ۱۸۹۸ از زندان گریخت و به انگلستان (لندن) رفت و به جمع نویسندگان روزنامه «ایسکرا» پیوست. «لنین» در مورد کار بی وقفه و مستمر «تروتسکی» به عنوان یکی از نویسندگان ثابت روزنامه «ایسکرا» در نامه ای به «پلخانوف» می نویسد: " «تروتسکی» برای چند ماه است که مشغول نوشتن برای هر شماره می باشد. به طور کلی او با انرژی تر از هر کس برای «ایسکرا» کار می کند... توانائی او بدون شک بیشتر از حد متوسط است، با استحکام عقیده، با انرژی و متعهد".



تروتسکی، سال ۱۸۹۷

روزنامه «ایسکرا» از طریق اروپا به ایران و بعد از راه آذربایجان به روسیه انتقال می یافت. بدون شک، این روزنامه در آگاهی طبقه کارگر، تقویت و هماهنگی سوسیال-دمکرات های روسیه بسیار مؤثر واقع شد.

با اختلاف در بین جناح های موجود در حزب سوسیال دمکرات یعنی: «بلشویک ها» (اکثریت) و «منشویک ها» (اقلیت)، تروتسکی که یکی از فعالین گروه مرژیانتسی انترناسیونال بود، ابتدا موضع دفاع از منشویک ها را گرفت و بعد از سال ۱۹۰۴ موضع بی طرفی را اتخاذ نمود.

مطرح شود)، به اعتراضات و درگیری مردم با مأمورین کنترل بلیط ختم شد.^۱

حالا همین واقعه به ظاهر ساده و بی اهمیت را در مقیاس بزرگ تر در نظر بگیرید: افزایش بهای آب، برق، گاز، تلفن، آموزش، درمان و حمل و نقل و غیره به دنبال طرح هدفمند سازی یارانه ها؛ یعنی دسترسی محدودتر به اساسی ترین اقلام مورد نیاز یک خانوار. تمامی این ها بی تردید، به معنای افزایش پتانسل شکل گیری خیزش های اجتماعی است.

جیش کارگری، طی سالیان گذشته و با وجود سرکوب های فراوان دولت، همراه با افت و خیزهایی به مسیر خود ادامه داده و در تمامی این دوران، ماهیت و نقش به غایت ارتجاعی تشکلات زردی از قبیل خانه کارگر و شورای اسلامی کار (و در رأس آن ها، کسانی از قماش علیرضا محبوب و حسن صادقی و غیره) را افشا کرده است. اما عموماً به دلایل زیادی هم چون ضعف های موجود در تشکلات مستقل کارگری (که خود جای بحث مجزایی دارد)، نبود یک اپوزیسیون چپ و کارگری منسجم در داخل و غیره، می بینیم که بسیاری از اعتراضات کارگری به درستی کانالیزه نشده و در برخی موارد، با محدود شدن به "راهکارها"ی تشکلاتی از نوع خانه کارگر، به هدر رفته است.

در شرایط فعلی، که از یک سو سرکوب شدید و رکود در مبارزات توده ای و از سوی دیگر زمینه برای خیزش های آتی اجتماعی و به ویژه کارگری به چشم می خورد، لازم است تا فعالین کارگری و مارکسیست های انقلابی روی مسأله سازماندهی، تشکل، برنامه ریزی و فعالیت های تئوریک (در مورد مسائل بسیار مهمی مثل شیوه کنترل کارگری در کارخانه ها، تجربیات اعتصاب های عمومی و غیره) تمرکز کنند.

۱۵ شهریور ۸۹

1



عضو « دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بلشویک » انتخاب شد. زمانی که چهارده قدرت امپریالیستی، تجاوز به روسیه شوروی را آغاز نمودند، ریاست تمام نیروهای مسلح را بر عهده گرفت و بنیان گذار ارتش سرخ گردید. با رهبری خردمندانۀ تروتسکی، تمام گاردهای سفید و اربابان خارجی آنان، منکوب و نابود شدند.

تروتسکی به عنوان کمیسر جنگ روسیه شوروی، علاوه بر رهبری ارتش سرخ در خنثی کردن حملات متجاوزان، سعی نمود که از نظر مادی و معنوی به نهضت های آزادیبخش در سراسر جهان (من جمله ایران) کمک برساند. به طور مثال، بعد از تشکیل ارتش سرخ ایران به ریاست «میزرا کوچک خان جنگلی»، تروتسکی در پاسخ به یکی از نامه های جنگلی ها چنین نوشت:

" خبر تشکیل ارتش سرخ ایران، قلوب ما را مملو از شادی ساخت. در یک دهه و نیم گذشته، خلق زحمتکش ایران برای آزادی خود متحدانه مبارزه کرده است. این خلق، شایستگی خود را برای آزادی به تمام جهانیان ثابت نموده است. من به نام ارتش سرخ کارگران روسیه، اعتقاد راسخ خود را دایر بر این که ایران، تحت رهبری شورای جنگ انقلابی، حق آزادی و استقلال خویش را کسب نمود، بیان می دارم.

زنده باد خلق زحمتکش آزاد ایران به مثابه عضوی از خانواده ملل آسیا و همه جهان".

بعد از پایان جنگ تحمیل شده به حکومت جوان شوراها، اقتصاد داخلی به مرز نابودی رسید. بلشویک ها برای جبران صدمات، سیاست اقتصادی نوین (نپ)، را جانشین سیاست «کمونیسم جنگی» کردند. «نپ» به این صورت به اجرا گذاشته شد که دهقانان پس از فروش محصولات خود در بازار آزاد، مالیاتی را به عنوان مالیات جنسی به دولت می پرداختند.

در برنامه اقتصادی جناح غالب بر کمیته مرکزی حزب بلشویک که به وسیله استالین رهبری می شد، سیاست " دهقانان ثروتمند بشوید"، یعنی پیشبرد همان سیاست نوین اقتصادی گذشته، گنجانده شده بود.

تروتسکی در رأس اپوزیسیون چپ در درون حزب بلشویک ضمن نقد نظرات جناح غالب، از تز صنعتی کردن سریع

اختلاف تروتسکی در این دوره، به یک اختلاف دو جانبه با هر دو جناح تبدیل شد؛ بدین معنا از طرفی وی با مفهوم حزب، که جناح بلشویک آن را طرح کرده بود مخالفت می نمود و از طرفی دیگر، با منشویک ها بر سر رهبری انقلاب- که آنان معتقد بودند باید در دست بورژوازی باشد- اختلاف داشت و به مانند بلشویک ها، رهبری انقلاب آتی روسیه را پرولتری ارزیابی می کرد.

تروتسکی با شروع انقلاب ۱۹۰۵، به روسیه بازگشت و به عنوان « رئیس شورای نمایندگان کارگران پترزبورگ » در فعالیت های انقلابی شرکت جست. با شکست انقلاب ۱۹۰۵ مجدداً دستگیر و به سیبری تبعید شد. اما این بار توانست به وسیله یک سورتمه گوزن کش از «اودسک» فرار کرده و به جمع سوسیال دمکرات ها در اروپا بپیوندد.

با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، اکثریت قریب به اتفاق احزاب و سازمان هایی که القاب پر طمطراق سوسیال دمکرات را بر خود گذاشته بودند، به شووینیزم کور پیوسته و به وظایف انترناسیونالیستی خود در زمینه اتحاد پرولتاریا بر ضد حکومت هایی که عامل اصلی جنگ بودند، پشت پا زدند. لنین و تروتسکی در این مقطع تلاش خستگی ناپذیری را برای آگاهی طبقه کارگر و احزاب کارگری اروپا مبذول داشته و توجه آنان را به نتایج فاجعه بار جنگ جهانی جلب کردند. این تلاش ها، سبب تشکیل کنفرانس « زیمروالد » مشتمل بر ۳۸ تن از نمایندگان جریانان انترناسیونالیستی که همگی با جنگ جهانی مخالف بودند، گردید. تروتسکی بعدها در مورد آن روزهای خاطره انگیز با تعجب و بهتی محسوس چنین نگاشت: " نیم قرن بعد از تأسیس بین الملل، تمام انترناسیونالیست های جهان می توانند در چهار کالسکه جا شوند".

در سال ۱۹۱۷ با شروع دومین انقلاب در روسیه، تروتسکی به آن کشور بازگشت و به قول خودش بعد از منازعه و چالشهای نظری بسیاری با لنین، به همراه سایر مرژیانیست های انترناسیونال به حزب بلشویک پیوست. تروتسکی به زودی به عنوان رئیس شورای پتروگراد انتخاب و در کنار سایر بلشویک های متعهد، قیام مسلحانه را علیه دولت کرنسکی، رهبری و به انجام رساند.

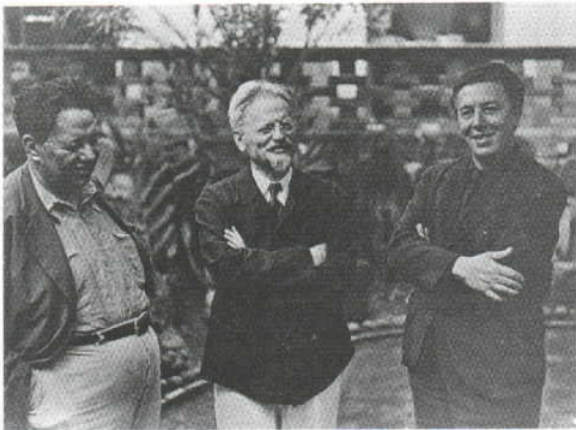
بعد از پیروزی انقلاب، تروتسکی در اولین دولت شوراها به عنوان «کمیسر مردم در امور خارجه» و همچنین به عنوان



احزاب مختلف کارگری در اروپا بود. اثر جاودانه «انقلابی که به خیانت شد» را در همین کشور به رشته تحریر در آورد که مجموعه ای بود از نظراتش در مورد انقلاب ۱۹۱۷ که به وسیله بوروکرات های غاصب، از مسیرش منحرف شد.

تروتسکی همچنین سعی کرد تمامی سوسیالیست های انقلابی و انترناسیونالیست را در زیر یک پرچم و سازمان بین المللی که نام آن را «بین الملل چهارم» گذاشت جمع کند، تا علاوه بر پر کردن بحران رهبری در سطح بین المللی، بر مبارزات کارگران در مقیاس جهانی نیز تأثیر گذارد.

بر اثر فشارهای دولت استالین بر نروژ، تروتسکی به مدت ۷ ماه در محل اقامتش زندان و سرانجام ناگزیر گردید که آن کشور را به مقصد مکزیک ترک کند. در «مکزیکویستی»، در خانه نقاش نامدار «دیگو ریورا» اقامت کرده و مجدداً فعالیت های خود را در زمینه ارتباط گیری با جنبش جهانی آغاز نمود.



از راست: جیمز پ. کنن، تروتسکی، دیگو ریورا

هنوز دو هفته از اقامتش در مکزیک نگذشته بود، که دور دوم بیدادگاه های فرمایشی مسکو جهت سرکوب و تسویه حساب با بازماندگان بلشویک های قدیمی که رقیب استالین بودند آغاز شد. دادگاه های استالین سعی داشتند با طرح این مسأله که مجرمین دستگیر شده تمامی با تروتسکی رابطه دارند، آنان را به عنوان جیره خواران کشورهای سرمایه داری و خائن معرفی کنند. تروتسکی با ذکاوت خاصی از استالین خواست اگر می خواهد واقعیت های اساسی این خیمه شب بازی ها روشن شود، از دولت مکزیک بخواهد تا

دفاع کرده و دو خطر بزرگ را در صورت ادامه یافتن سیاست های گذشته، گوشزد کرد:

۱- خطر ارتباط دهقانان ثروتمند (کولاک) با بازار جهانی سرمایه و ایجاد کارشکنی در امر تولید و توزیع مواد غذایی

۲- ایجاد فاصله بین دهقانان و کارگران که در دوره های آتی از اتحاد آنان جلوگیری خواهد نمود.

جناح استالین ابتدا با باند بازی در درون حزب، اپوزیسیون چپ را زیر بارانی از تبلیغات منفی قرار داد و بعدها با قبضه کردن قدرت، آن ها را در تصفیه های موسوم به «شیستکا» (حذف فیزیکی) نمود.

استالین از آن جایی که می دانست، تروتسکی بزرگترین مانع بر سر راه اجرای سیاست تهای غیر انسانی اوست، وی را در سال ۱۹۲۹ تبعید کرد. اولین کشوری که تروتسکی را به عنوان پناهنده سیاسی پذیرفت، ترکیه بود. تروتسکی به همراه همسرش «ناتاشا» و پسرش «لئو» در حدود چهار سال در جزیره ای به نام «پرین کیوو» لحظه ای از دخالت در مسائل جهانی فارغ نشد و با مقالات و نوشته های خود نظرات ذیقیمتی را در اختیار جنبش های سوسیالیستی جهان قرار داد.

بعد از روی کار آمدن دولت «دالایه» در ۱۹۳۳ در فرانسه، به تروتسکی اجازه داده شد تا در آن کشور اقامت کند. تروتسکی به همراه خانواده اش به آن جا رفت و به افشای سیاست های استالین و سرمایه داری جهانی ادامه داد. او پیش بینی کرد که استالین برای پیشبرد اهداف خود در آینده نه چندان دور با هیتلر سازش خواهد کرد و جهان را به آتش و خون خواهد کشید. پیش بینی وی خیلی زود به واقعیت تبدیل شد؛ یعنی درست زمانی که استالین با «رابین تروپ» (وزیر خارجه هیتلر) بر سر لهستان و کشورهای بالکان وارد مذاکره رو در رو شدند. از آن جایی که دولت فرانسه، حضور تروتسکی را برای منافع داخلی و روابط خارجی خود مشکل ساز تلقی می کرد، از او خواست که این کشور را ترک کند.

نروژ سومین کشوری بود که به تروتسکی پناهندگی داد. تروتسکی به محض ورود به نروژ و اقامت در دهکده ای دور افتاده، فعالیت های انقلابی پیگیرانه و شبانه روزی خود را آغاز نمود که قسمتی از آن شامل نقدهای سازنده در مورد



مرکادر گلاویز شده و بعد از دستگیری مرکادر به وسیله محافظانش، بر زمین افتاد. تروتسکی بیست و شش ساعت بعد از این ترور جنایتکارانه عامل استالین در بیمارستان جان سپرد.



اتاق مطالعه تروتسکی، محلی که ترور در آن صورت گرفت

او در متنی که به وصیت نامه اش شهرت یافته در مورد دیدگاه های انسانی و کمونیستی اش چنین نوشت:

" من طی چهل و سه سال زندگی گذشته در آگاهی همچنان یک انقلابی باقی مانده ام. چهل و دو سال از این مدت را من در لوای پرچم مارکسیزم جنگیده ام. اگر قرار بود که این دوران را دیگر باره از سرگیرم، البته که از این یا آن اشتباه پرهیز می کردم، اما مسیر زندگی ام همان بود که بوده است. من به عنوان یک پرولتاریای انقلابی، یک مارکسیست، یک ماتریالیست دیالکتیک، و در نتیجه به عنوان یک آنتیست تغییر ناپذیر از این جهان خواهم رفت. اعتقاد من به آینده کمونیستی انسانیت نه تنها سست نشده، که امروز راسخ تر از همیشه و پا برجاتر از اعتقادات روزهای جوانی من است.

هم اکنون «ناتاشا» به سوی پنجره که به سوی حیاط گشوده می شود آمده و آن را را بازتر کرده است تا هوای تازه آزادانه تر در اتاقم بگردد. من ردیف های سبز درخشان علف را در زیر دیوار و آسمان آبی صاف را در بالای آن، و آفتاب را گسترده در همه جا می بینم. زندگی زیباست. بگذارید نسل های آینده آن را از ناپاکی ستم و تجاوز پاک کنند و از آن به تمامی لذت برند."

او را به حکومت استالین تحویل دهند، تا وی شخصاً از شرافت انقلابیون واقعی در بیدارگاه های استالین دفاع کند. استالین هیچ گونه جوابی به این درخواست نداد، چرا که می دانست حریف میدان از وی بسیار پر تجربه تر و محبوب تر بوده و ماهیت او را افشا خواهد نمود.

استالین از آن جایی که تروتسکی و نظراتش را بزرگترین خطر برای خود احساس می کرد، دست به کار شد تا به هر قیمتی شده وی را نابود کند. برای پیشبرد و اجرای این هدف، استالینیست اسپانیایی به نام «رامون مرکادر» در نظر گرفته شد. او را در مسکو تعلیم داده و به مکزیک فرستادند تا به کمک حزب کمونیست طرفدار مسکو، ترتیب ترور تروتسکی داده شود.

در بیست و دوم مه ۱۹۴۰ حمله مسلحانه ای به وسیله بیست نفر از عوامل حزب کمونیست (استالینیست) مکزیک به محل اقامت تروتسکی در «کویوآکان» صورت گرفت که تروتسکی از این حمله جان سالم به در برد. تروتسکی در مورد این سوء قصد چنین نوشت:

"سوء قصد ناموفقی که با دقت برنامه ریزی شده بود، ضربه مهلکی است بر استالین... او باید قدرت خود را به نمایش گذارد. تکرار چنین سوء قصدی اجتناب ناپذیر خواهد بود... زندگی من از این پس یک حالت استثنایی خواهد داشت و نه یک روال عادی."

از آن جایی که حمله به خانه تروتسکی با شکست مواجه شد، «مرکادر» طراح آن حمله، سعی کرد از راه دیگری وارد شود. این بار او با منشی تروتسکی طرح دوستی ریخت؛ تا از آن طریق بتواند وارد تشکیلات تروتسکی شده و مأموریت شوم خود را به پایان برساند. او در این کار موفق شد و با یک اسم مستعار، خود را هواخواه نظرات تروتسکی معرفی کرد و برای دیدار با وی در روز بیستم اوت ۱۹۴۰ قرار ملاقات گذاشت.

در روز ملاقات برای سرگرم کردن تروتسکی، مقاله ای را برای اصلاح در اختیار او قرار داد تا هنگام مطالعه، سر فرصت به او سوء قصد کند. هنگامی که تروتسکی در پشت میز تحریرش شروع به خواندن مقاله نمود، «مرکادر» تیر را چنان بر سرش فرود آورد که هفت سانتیمتر از آن در مغز تروتسکی فرو رفت. تروتسکی بلافاصله نمرده، بلکه با



سه نامه آخر تروتسکی،

نوشته شده در روزی که مورد حمله قرار گرفت.

(اوت ۱۹۴۰)

تاریخ نگارش هر سه نامه: ۲۰ اوت ۱۹۴۰.

نخستین انتشار: در نشریه «بین الملل چهارم»، جلد ۱، شماره ۵، اکتبر ۱۹۴۰، ص. ۱۲۷.

این سه نامه بخشی از مجموعه ای از نامه های تروتسکی می باشند که در این شماره «بین الملل چهارم»، تحت عنوان «آخرین نامه های تروتسکی» منتشر شدند.

۲۰ اوت ۱۹۴۰

هنک عزیزم:

لطفا فکر نکن که چون ما هنوز عکس ها را برایت ارسال نکرده ایم، [پس] تو را فراموش کرده ایم؛ این جا همه چیز کندتر پیش می رود، همان طور که خودت هم از تجربه ات در بازسازی خانه می دانی.

احتمالاً از نامه های «جو» اطلاع داری که در طی هفته های اخیر ما کمی [در کارمان] پیشرفت داشته ایم، اما هنوز تا پایان [کار] بسیار فاصله داریم.

وضع پاهای و به طور کلی سلامتی ات، چه طورست؟ من امیدوارم که خاک وطن برای وضعیت عمومی ات مطلوب تر باشد. حال همسر و دخترت چه طور است؟

من از «گریس» یک هدیه بسیار عالی ای دریافت کردم - یک فرهنگ واژه های عامیانه. تنها یک مشکل وجود دارد؛ آن هم این که در زمان صرف غذا من باید دائماً این کتاب را در دست داشته باشم تا بتوانم [مفهوم] مکالمات را درک کنم. با این حال، باید سعی کنم که آن را بین وعده های غذا مطالعه کنم تا منظور بخش "آکادمیک" اهالی خانه را بهتر درک کنم. در بخشی که تا به الان مطالعه کرده ام، که به زبان عامیانه دانشگاهی اختصاص داده شده، من امیدوار بودم که بعضی از اختصارات مورد استفاده در علوم مختلف، تئوری های فلسفی، و غیره، را پیدا کنم؛ اما به جای آن، من فقط ۲۵ اصطلاح برای یک دختر جذاب را پیدا کردم. ابدأ هیچ چیزی در مورد دیالکتیک و یا ماتریالیسم نبود. می بینم که "علم" رسمی کمی یک جانبه است.

نشریه «سازمانده شمال غربی» دارد دقیق تر - تهاجمی تر - سیاسی تر می شود. ما از آن بسیار لذت بردیم.

با رفیقانه ترین و گرمترین درودها از اهالی خانه به خانواده شما.

با درودهای برادرانه،

ل. تروتسکی

این دو نامه را تروتسکی به دو زندانی جنگ طبقاتی - که قرار بود تا طی چند روز پس از اتمام دوره محکومیت به خاطر فعالیت در یک اعتصاب، آزاد گردند - نوشت.

۲۰ اوت ۱۹۴۰

رفیق ادوارد عزیز:

«جیک کوپر» به من می گوید که شما در ۲۳ اوت از پناهگاه موقت خود آزاد خواهید شد.

ترک کردن چنین جایی همیشه از ورود به آن ارجح است.

با گرم ترین تبریک ها و آرزوهای من.

با درودهای رفیقانه،

ل. تروتسکی

۲۰ اوت ۱۹۴۰

رفیق مکس عزیز:

من از دوستم، «جیک کوپر»، خبر یافتم که شما در ۲۳ اوت از زندان آزاد خواهید شد.

بنا به تجربه شخصی خود می دانم که چنین روزی تا چه حد دلپذیرست.

برای شما بهترین آرزوها را دارم و به خصوص آن که برای بازدید از همان جا شتاب به خرج ندهید.

با درودهای رفیقانه،

ل. تروتسکی

مترجم: مراد شیرین



تروتسکی، آن گونه که در کوبا آموخته می شود



دیزی بالرا*

ترجمه: بیژن شایسته

لیو داویدویچ برونشتاین- که نزد جهانیان، با نام لئون تروتسکی شهرت دارد- روز ۲۱ اوت ۱۹۴۰، در کویوآکان، واقع در مکزیک، درگذشت. ممکن است هر کسی فکر کند که نام این انقلابی روسیه، در کلاس های درس تاریخ نخستین سال دبیرستانش در این جا، کوبا، به گوشش خورده.

با این وجود، نام تروتسکی در کتاب تاریخی که من در ۱۴ و ۱۵ سالگی ورق می زدم، نیامده بود. از کلاس های درس آن موقع، من تنها چهره لنین را به یاد دارم که مورد ستایش معلمان قرار داشت.

مثل بیش از ۳۰ دانش آموز کلاس، من لنین را به عنوان تنها رهبر اصلی و عملی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتر می شناختم. خاطره دیگری که از آن کلاس ها به یاد دارم، روزی بود که ما در مورد علل سقوط اتحاد جماهیر شوروی آموختیم؛ بسیاری از دانش آموزان کلاس به یک دیگر نگاه می کردند، گویی که ما مورد خیانت قرار گرفته بوده ایم.

دروس تاریخ، مثل کتاب های دوره دبیرستان من، خاتمه می یافت، بدون آن که من از وجود کسی به لئون تروتسکی آگاه شده باشم. تنها چند روز پیش از آغاز برنامه ام- به طور کاملاً اتفاقی- در دانشگاه، ترانه ای شنیدم از یک خواننده فولک کوبایی؛ ترانه ای در این مورد که چه گونه تروتسکی یکی از چهره های اصلی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بوده است.

نام آن انقلابی در ذهنم حک شد، اما اطلاعات در مورد او، در هر جایی که بتوان برای جستجو رفت، کمیاب بود. تا

بالآخره سال سوم دانشگاه، آن حقیقتی که خود یافته بودم، به من اجازه داد تا داستان کامل فصلی از تاریخ را، که هیچ کس برای آشکار ساختن ضروری قلمداد نمی کرد، کشف کنم.

نهایتاً نام تروتسکی، برای من دیگر تنها یک نام نبود؛ بلکه برای من به شخصی بدل شد که اقداماتی فوق العاده مهم را برای انقلاب روسیه انجام داده بود. او نماینده اصلی شورای سن پترزبورگ (شورای کارگران) و هم چنین سازمانده ارتش سرخ بوده است.

شاید آن واقعیتی که پیش تر هرگز در مورد تروتسکی درک نکرده بودم، مرا به خواننده پیگیر اکثر آثار او، به خصوص "انقلاب مداوم" (۱۹۳۰) و "انقلابی که به آن خیانت شد" (۱۹۳۶) بدل کرد.

بیستم ماه اوت، هفتادمین سالگرد حمله شوم باند استالینستی به مردی است که در اسناد و نوشته های خود، عشق به پرولتاریای جهانی را نمایان ساخت. او اطمینان داشت که یک ساختار اجتماعی متفاوت از سرمایه داری، می تواند زندگی را از تمامی اشتباهات رها سازد.

با این حال، این "تروتسکی" هنوز در کتاب های تاریخی کوبا ظاهر نمی شود. ذکر از بنیان گذار بین الملل چهارم نیست؛ سازمانی که متعهد به مبارزه علیه بوروکراسی بود؛ علیه آن کسانی که به بهای کار سایر مردم به دنبال غنی ساختن خود بودند، علیه آن دسته از کسانی که در افزایش تفاوت میان طبقات جامعه ای که هدف ساختن سوسیالیسم را در سرداشت، تردیدی از خود نشان نمی دادند و علیه کسانی که به طبقه کارگر نه اجازه مشارکت می دادند و نه اجازه تصمیم گیری.

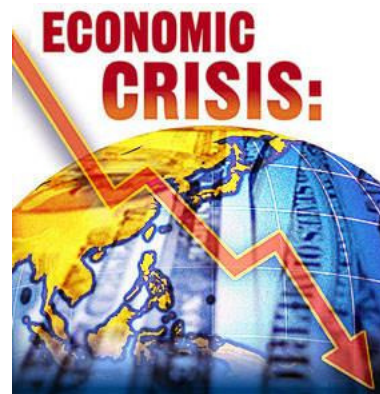
بنابراین آیا مهم نیست تا او را، به مثابه شخصی که صادقانه تا واپسین روزهای حیاتش خود را وقف جلوگیری از انحراف کشورهای نمود که خود را سوسیالیستی خطاب می کنند، در دروس تاریخی که در این جزیره آموزش داده می شود، بازیابیم؟

<http://www.havanatimes.org/?p=27884>

* خانم بالرا، بیست ساله و دانشجوی سال چهارم شیمی هسته ای است که در کوبا زندگی و تحصیل می کند.



بحران مالی یا اقتصادی؟



مایکل رابرتز، ۱۵ ژوئن ۲۰۱۰

برگردان: آرمان پویان

مدتی است که بحثی در بین اقتصاددانان چپ در گرفته: آیا می توان رکود بزرگ را به عنوان یک بحران مالی، یعنی آن چه که در نتیجه بی ثباتی و سقوط بخش مالی ایجاد شد و به مابقی اقتصاد سرمایه داری گسترش یافت، در نظر گرفت؟ یا رکود بزرگ در نتیجه بحرانی در پروسه تولید سرمایه داری (از طریق کاهش سوددهی) که نهایتاً به سقوط بخش بانکداری و مالی انجامید، ایجاد گردید؟

توضیح نخست از سوی طرفداران "مالی سازی" سرمایه داری حمایت می شود. یعنی به زعم آنان، سرمایه داری وارد مرحله جدیدی شده است که تماماً تحت سلطه بخش مالی قرار دارد و بنابراین تحت قوانین خودش عمل می کند. توضیح دوم، همان توضیح و تبیین "کلاسیک" مارکسیستی است که در آن قوانین حرکت سرمایه داری هم چنان بر پروسه تولید برای سود مسلط است.

اما حق با چه کسی است؟ مارکس، در واقع بین اشکال مختلف بحران پولی تمایز قائل شد:

"باید بین بحران پولی ای که [...] به مثابه مرحله خاصی از هر بحران عمومی تولیدی و تجاری تلقی شده است و نوع ویژه ای از بحران که نیز بحران پولی خوانده می شود، فرق گذاشت. این بحران اخیر ممکن است مستقلاً بروز کند، به نحوی که فقط واکنش وار در صنعت و تجارت تأثیر داشته باشد. این همان بحران هایبست که مرکز حرکتش سرمایه

نقدی است و بنابراین، محیط بلاواسطه اش بانک، بورس و مالیه است."^۱

گاهی اوقات یک بحران می تواند به خاطر بی ثباتی بخش مالی رخ دهد. اما من فکر می کنم مقصود مارکس اینست که چنین "بحران های مالی" ای، تأثیری مشابه با آن چه که یک بحران عمومی بر کل طیف انباشت سرمایه داری دارد، نخواهد داشت و مستلزم کاهش سوددهی خواهد بود.

بله، بی شک وزن بخش مالی در اقتصاد سرمایه داری جهانی، افزایش قابل ملاحظه ای داشته است. به عنوان نمونه، سهم بخش مالی و بیمه از درآمد ناخالص داخلی ایالات متحده به طور چشمگیری از ۲.۳٪ در سال ۱۹۴۷ به ۷.۹ درصد در سال ۲۰۰۶ رسید. اما اگر بخش مالی به مدت شش دهه بدون بحرانی با ابعاد بحران ۲۰۰۸ رو به گسترش بوده، آیا می توانیم بگوییم که رشد بخش مالی علت رکود بزرگ بوده است؟

همان طور که میک بروکز در مقاله ای بسیار عالی با عنوان "[مالی سازی چیست؟](#)" گفته است:

"نوسانات نرخ سود، تأثیر خودش را بر بخش مالی دارد. این امر به ویژه در عصر جدید مصداق دارد که در آن، تفوق و برتری سرمایه مالی و وزن مطلق سرمایه موهوم بدان معناست که حساب ها مداوماً می ترکند. وقتی سودها پس از یک روند نزولی، از نو تجدید می شوند، حساب ها هم میل به آغاز پیدا می کنند. در سال های خوب، حساسی رشد می کنند. به محض آن که بحران در شرف وقوع قرار می گیرد، سرمایه دچار ترس می شود و فرار می کند. ترکیب حساب ها امری تصادفی به نظر می رسد، اما تصادف، نشانه ضرورت است. به عبارت دیگر، مالی سازی، عامل پیچیده دیگری را به تحلیل ما اضافه می کند، اما اساساً تصویر کلی را تغییر نمی دهد."

برعکس، کوستاس لاپاویتساس به عنوان یک اقتصاددان چپ در نوشته جدید خود (مالی سازی و انباشت سرمایه داری، تحقیقات پول و مالیه، فوریه ۲۰۱۰) ادعا می کند که هیچ

^۱ توضیح مترجم- برای اطلاع نگاه کنید به: مارکس، کارل. «سرمایه»، ج ۱، ترجمه ایرج اسکندری، انتشارات فردوس، چاپ سوم (۱۳۸۳)، ص. ۲۲۶، پاورقی ش ۱ (یادداشت مارکس برای چاپ سوم).



۱۱۲۴ میلیارد دلار رسید. برای من، چنین کاهشی واقعاً قابل ملاحظه به نظر می‌رسد.

با تفکیک ارقام سود به بخش های مالی و غیرمالی، شما به همان نتیجه مشابه می‌رسید. بر این اساس، سود بخش مالی داخلی در سه ماهه دوم سال ۲۰۰۶ به نقطه اوج خود رسید (۴۴۷ میلیارد دلار آمریکا) و با ۷۳ درصد کاهش، به تقریباً ۱۲۲ میلیارد دلار در سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۸ سقوط کرد! اما سود بخش غیرمالی داخلی هم به شدت کاهش یافت، به طوری که در سه ماهه سوم ۲۰۰۶ به نقطه اوج خود (۹۸۸ میلیارد دلار) رسید و سپس به ۶۲۹ میلیارد دلار در سه ماهه نخست سال ۲۰۰۹ سقوط کرد؛ یعنی کاهشی در حدود ۳۶ درصد. تنها سود مابقی جهان، دست کم تا آغاز بحران (سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۷) در سطحی بالا باقی ماند، اما بعد تا سه ماهه دوم سال ۲۰۰۹، ۳۰ درصد کاهش یافت.

ما می‌توانیم با نگاه به نسبت سود به تولید ناخالص داخلی (GDP)، یک محاسبه حدودی از نرخ سود داشته باشیم. با این محاسبه هم همان داستان تکرار خواهد شد. نسبت مجموع سود به تولید ناخالص داخلی در سه ماهه سوم سال ۲۰۰۶ به بیشترین حد (۱۲.۳ درصد) رسید، اما در سه ماهه چهارم ۲۰۰۸ به ۷.۸ درصد تنزل پیدا کرد. نسبت سود بخش مالی داخلی به تولید ناخالص، در اوایل سه ماهه نخست ۲۰۰۵ به ۴۳.۴ درصد و در سه ماهه چهارم ۲۰۰۸ به ۱۱.۷ درصد رسید. نسبت سود بخش غیرمالی داخلی به تولید ناخالص، در اواخر سه ماهه سوم ۲۰۰۶ به نقطه اوج خود (۱۴.۵ درصد) رسید و سپس به ۹.۴ درصد در سه ماهه نخست ۲۰۰۹ سقوط کرد.

به هر شکلی که محاسبه کنید، سوددهی و (یا) مجموع سودها تا پیش از آغاز بحران مالی به شدت کاهش یافت، که این موضوع دست کم بر خلاف ادعای دومنیل و لوی است و ضمناً ادعای لاپوویتس را هم زیر سایه تردید می‌برد.

رکود بزرگ، با نتیجه بحران "کلاسیک" مارکسیستی شباهت بیش تری دارد تا با نتیجه "مالی سازی".

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2010/06/15/a-financial-or-economic-crisis/>

نوع رابطه علی بین قانون اضافه انباشت مارکس (لفظی که او به کار می‌برد) و بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۹ وجود ندارد.

یکی از ادعاهای مهم او اینست که هیچ مدرکی دال بر کاهش نرخ سود تا پیش از بحران وجود ندارد: "تا زمان بحران، هیچ کاهش قابل ملاحظه‌ای در نرخ سود رخ نداد. به نظر می‌رسد که سوددهی در بخش صنعتی و سایر بنگاه‌ها حتی در بحبوحه رکود سال ۲۰۰۹ هم خود را حفظ کرده است." بنابراین او ادعا می‌کند که "بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۹، وجه اشتراک چندانی با بحران سوددهی، مانند سال‌های ۱۹۷۳ تا ۷۵ ندارد و این موضوع، از نقش فوق العاده اعتبارات و میزان بدهی کارگران فقیر، آشکار است." (ص. ۱۸)

لاپوویتس از دومنیل و لوی، اقتصاددانان مارکسیست فرانسوی، به عنوان مرجع خود استفاده می‌کند و می‌گوید "دومنیل در دو کنفرانس تحقیقی پیرامون پول و مالیه (RMF، مه ۲۰۰۸ و نوامبر ۲۰۰۹) با قطعیت گفته است که بحران ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ در نتیجه کاهش سوددهی نیست."

من اطلاع ندارم که آقایان دومنیل و لوی، برای این ادعای خود از کجا مدرک آورده اند یا چه گونه لاپوویتس را به این نتیجه رسیده است که سود [تا پیش از بحران] هم چنان خود را حفظ کرده. مدرک من به وضوح برخلاف این گفته هاست. اندازه گیری نرخ سود مارکسیستی (به کتاب من، رکود بزرگ نگاه کنید) نشان می‌دهد که نرخ سود در اقتصاد ایالات متحده درست قبل از بحران مالی تابستان ۲۰۰۷ شروع به کاهش کرد؛ نرخ سود بنا به تعریف مارکسیستی، و بر مبنای هزینه تاریخی، در واقع در سال ۲۰۰۵ و با رسیدن به سطح ۲۴.۸۴ درصد به نقطه اوج رسید و تا سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹، سه درصد کاهش یافت.

این ها ارقام سالانه هستند و نمی‌توانند تمام داستان را آن طور که ارقام مربوط به هر سه ماهه نشان می‌دهند، بازگو کنند. اما شما می‌توانید از ارقام رسمی سود شرکتی در آمریکا برای هر سه ماهه استفاده کنید. البته اشکال این کار در آنست که این ارقام از طبقه بندی مارکسیستی پیروی نمی‌کند، با این حال [استفاده از آن] معمول است. بر اساس ارقام رسمی، مجموع سود شرکتی (پیش از مالیات) در سه ماهه سوم ۲۰۰۶ با ۱۶۵۵ میلیارد دلار آمریکا، به نقطه اوج رسید و تا سه ماهه چهارم سال ۲۰۰۸، با ۳۲ درصد کاهش، به



بحران سیاسی و اجتماعی اروپا



هایکو کو (۱۳ سپتامبر ۲۰۱۰)

ترجمه: کیوان نوفرستی

در چند دهه پس از جنگ دوم جهانی، یک مدل سوسیال دموکراتیک بر اروپای غربی حاکم شده بود. این امر خود به خاطر دو عامل عمده بود: یکی ترس خارجی از احتمال نفوذ مدل شوروی و اروپای شرقی بر مردم غرب، و دیگری ترس داخلی از آن که چنان چه سرمایه داری از تأمین مزایای گسترده اجتماعی - شامل درمان، آموزش، مستمری و حقوق رفاهی - سر باز زند، طبقات کارگر دست به شورش خواهند زد. به همین جهت، بخش عمومی، برنامه ریزی و سیاست اجتماعی، همگی نقشی فزاینده در جامعه پیدا کردند.

این جهش سیاسی، ضمناً واکنشی بود به لغزش پر هرج و مرج به سوی فاجعه، بربریت و کشتاری که خود پیامد مستقیم رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود. سقوط اقتصادی، به شکاف های عمیق اجتماعی منجر شد؛ شکاف هایی که خود را در قالب درگیری هایی بین طبقات کارگر و حاکمیت ها نشان داد. سوسیالیست ها و فاشیست ها برای کنترل خیابان ها به نزاع پرداختند. پس از آن که هیتلر در آلمان به قدرت رسید، جاه طلبی های شاهانه از حد و مرز خارج شد. سرمایه داری، در قالب وحشیانه نازیسم، آماده خرد کردن اتحاد جماهیر شوروی و به بردگی درآوردن مردمان اروپا شد.

اجماع سوسیال دموکراتیک پساجنگ، تا دهه ۱۹۸۰ اساساً دست نخورده باقی ماند، اما از آن پس، با جهش نئولیبرالی به سوی بازارهای آزاد، تضعیف شد. از آن زمان تاکنون، نقش سرمایه مالی به طور عظیمی افزایش یافته و تولید جهانی شده

است، و به موازات آن نیز، پایگاه سنتی قدرت نیروی کار متشکل رو به تحلیل رفته است. سقوط اقتصادهای برنامه ریزی شده بلوک شرق در ۲۰ سال پیش، موضوعیت سیاست های سوسیالیستی در غرب را هم تحلیل برد.

در رکود بزرگ اخیر، با اقدامات بین المللی دولتی برای ملی سازی بدهی بانک ها، از سقوطی مشابه با آن چه در دهه ۱۹۳۰ رخ داد، جلوگیری به عمل آمد. اما بار این کمک های عظیم دولتی (bail-out) هم اکنون بر روی دوش طبقات کارگر انداخته شده است. برای بازگرداندن نرخ سود، یک برنامه شدید کاهش در استانداردهای زندگی کارگران اروپا، در حال اجراست.

سال جاری، تاکنون شاهد اعتصابات عمومی خشمناک بخش عمومی در یونان، پرتغال، ایتالیا، اسپانیا و فرانسه بوده است. در سرتاسر اروپا، هر روز ناآرامی اجتماعی و درگیری طبقاتی به چشم بخورد. مردمی که وادار به تحمل مصایب می شوند، به هیچ وجه مسئول بحران اقتصادی نیستند و این حقیقتی است که نارضایتی ها را افزایش داده. تعجبی ندارد که وقتی سنّ بازنشستگی به ناگهان بالا می رود، وضعیت اشتغال مردم رو به وخامت می گذارد و مشاغل آن ها با تهدید مواجه می شود، مردم به خیابان ها بریزند. بسیاری از مردم به طعنه می گویند "فقط قبل از آن که بمیری، بازنشسته می شوی".

اگر دولت های اروپایی به مسیر خود ادامه دهند، متوسط استاندارد های زندگی به اندازه ۱۰، ۱۵ یا حتی ۲۵ درصد کاهش خواهد یافت. برای کسانی که به تازگی بیکار شده اند، این کاهش به مراتب بیش تر خواهد بود. ما شاهد نابودی کامل سبک زندگی رایج پس از جنگ و پایان این توقع هستیم که همه چیز باید دائماً سال به سال، دهه به دهه و نسل به نسل بهتر شود.

دولت ها، با همکاری رسانه های اصلی و "متخصصینی" که در تقریباً سراسر جهان ادعا می کنند "هیچ بدیلی وجود ندارد"، تا به الآن قادر بوده اند تا کاهش هزینه های عمومی را در پارلمان به تصویب برسانند.

در حال حاضر، شورش های مردمی فاقد رهبری، توان و عزم لازم برای متوقف و معکوس نمودن روند جاری است. این احتمال وجود دارد که منازعات به حدی افزایش یابد که



کارگران اروپا، که شاهد سیر معکوس تمامی آن چیزهایی هستند که به مدت چند دهه نرمال و طبیعی به نظر می رسیده است، احتمالاً بسیار عمیق تر از آن "متخصصین" مذکور، روی ریشه این معجزه اقتصادی چین، تأمل می کنند.

در طی دوره بزرگ ترین رکود اقتصادی جهانی از دهه ۱۹۳۰ تاکنون، اقتصاد چین به طور قابل ملاحظه ای نیرو گرفته است. این "معجزه" در این حقیقت ریشه دارد که قله های اصلی اقتصاد کشور، تحت تسلط بخش عمومی چین است. در واقع، دو سال گذشته، شاهد رشد قابل توجه نفوذ بخش عمومی در چین بوده است.

اگر ترید یونیونیست های اروپا، سوسیال دموکرات ها و کمونیست ها نقش بخش عمومی چین را مطالعه کنند، قادر خواهند بود تا سیاست های اقتصادی بدیل را به منظور مقابله با این افسانه که گویا هیچ بدیل و آلترناتیوی وجود ندارد، پیدا کنند.

منبع مقاله:

http://www.china.org.cn/opinion/2010-09/13/content_20917865.htm

دولت ها و ادار به پذیرش مطالبات عمومی گردند، یا از قدرت ساقط شوند. در چنین شرایطی، امتیازات اعطا شده، به جسارت بیش تر معترضین در سراسر اروپا منجر خواهد شد. اما در لحظه کنونی، به وضوح می بینیم که حمله علیه کارگران در سراسر اروپا، به مراتب هماهنگ تر و سازمان یافته تر از یک کمپین دفاعی متحد از سوی کارگران است.

دولت های اروپایی، که از هرگونه آلترناتیو در مقابل کاستن از هزینه های اجتماعی سر بازمی زنند، اهمیت آن چه را که در چین رخ می دهد، عامدانه نادیده می گیرند. حتی آن دسته از کسانی که خود را سوسیالیست یا سوسیال دموکرات می دانند، عموماً از حقایقی که پیش رویشان رخ می دهد، چشم پوشی می کنند.

دولت چین و بانک ها و شرکت های بخش عمومی آن، به جای کاهش استانداردهای زندگی در طی دوران رکود بزرگ، به سرمایه گذاری و افزایش هزینه بر روی بهداشت و درمان، آموزش، زیرساخت ها و حقوق مستمری پرداختند. در نتیجه، استانداردهای عمومی زندگی بالا رفت. سیاست های چین، با وجود تمسخر تقریباً جهانی و بدبینی "متخصصین" غربی، بر بدترین تأثیرات بحران اقتصادی جهانی غلبه یافت و دقیقاً به اهداف رشد برنامه ریزی شده دست پیدا کرد.^۱

^۱ شاید لازم باشد تا در این جا تأکید کنم که مقصود نویسنده، به هیچ وجه دفاع از مدل رشد چینی (و یا آن چه که عموماً به "سوسیالیسم بازار" شهرت دارد) نیست. در شرایط فعلی، تمامی دولت های سرمایه داری اروپایی، با تکیه بر شعار "هیچ بدیلی وجود ندارد" (گفته معروف مارگارت تاچر)، سعی دارند تا تمامی بار بحران اقتصادی "خود" را از طریق برنامه هایی تضییعی (شامل کاهش دستمزدها و حقوق مستمری، افزایش سن بازنشستگی، کاهش هزینه های عمومی و غیره) بر دوش کارگران بیندازند. مارکسیست ها موظفند تا در کنار طبقه کارگر و در مقابل تمامی این حملات ایستادگی کنند. این ایستادگی، نیازمند برنامه هاییست که بتواند به عنوان آلترناتیو، در مقابل سیاست های دول اروپایی - که به عنوان آخرین و تنها گزینه ممکن تبلیغ می شود - قرار گیرد. در این مورد بخصوص، سیاست های دولت چین و بخش عمومی آن، به خوبی نشان داد که کاستن از هزینه های عمومی به بهانه خروج از بحران، شعاریست

توخالی و بی معنا. به همین جهت، بررسی سیاست های بخش عمومی چین در طول دوره بحران اقتصادی جهانی، می تواند راهکارهای مناسبی را در اختیار مارکسیست های اروپا، برای مقابله مقطعی با حملات فعلی سرمایه داری و دفاع از حقوق کارگران، قرار دهد. پیروزی بر حملات اخیر سرمایه داری اروپا علیه طبقه کارگر، در حقیقت نوعی "رفرم" به شمار می رود که خود حاصل مبارزات کارگریست و به بیان دیگر، از "پایین" صورت گرفته است. با این حال، مسأله اصلی پیش روی تمامی مارکسیست ها، هم چنان بدون تغییر باقی می ماند: نیاز به محو نظام سرمایه داری از طریق قهر انقلابی و گذار به سوی سوسیالیسم. (مترجم)



سیاست های اساسی دولت چین برای مقابله با بحران



کیوان نوفرستی

به دنبال درج مطلب "بحران سیاسی و اجتماعی اروپا"^(۱)، که در آن اشاره ای به سیاست های دولت چین و بخش عمومی آن برای کاهش اثرات بحران اقتصادی شده بود، یکی از رفقای خواننده نشریه، خواستار توضیحات بیش تری پیرامون این سیاست ها شده اند. من در این جا سعی می کنم تا مختصراً به توضیح برخی از مهم ترین اقدامات و ابزارهای دولتی برای مقابله با بحران بپردازم:

به محض ورود اقتصاد جهانی به مرحله بحران، دولت چین بزرگ ترین برنامه سرمایه گذاری دولتی از زمان انقلاب ۱۹۴۹ را بر روی زیرساخت های کشور- به خصوص مناطق روستایی مرکزی و غربی- آغاز نمود.

بدین ترتیب، بانک های دولتی، بنگاه های دولتی و دولت محلی و ملی، همگی به سرمایه گذاری بر اساس خطوط توسعه برنامه ریزی شده، پرداختند. مهم ترین اقدامات دولت، که در نشست اجرایی شورای دولتی در ماه نوامبر ۲۰۰۸ مطرح گردیده بود، به شرح زیر اعلام شد^(۲):

- **مسکن:** ساخت مسکن ارزان و با اجاره بهای پایین، و سرعت بخشیدن به حذف زاغه ها. برنامه آزمایشی برای بازسازی خانه های روستایی گسترش خواهد یافت. کوچ نشینان به اسکان تشویق خواهند شد.

- **زیرساخت های روستایی:** سرعت بخشیدن به ایجاد زیرساخت های روستایی. جاده ها و خطوط انتقال نیرو در مناطق روستایی، بهبود و تلاش ها برای گسترش استفاده از متان و تضمین آب آشامیدنی سالم، شدت خواهد یافت. هم چنین، این بخش از برنامه شامل تسریع پروژه انتقال آب شمال به جنوب می شود. آن دسته از سدهای آب که وضعیت حاد دارند، مستحکم خواهند شد. صرفه جویی آب، در حوزه های آبیاری در مقیاس وسیع، بیش تر خواهد شد. تلاش های مربوط به کاهش فقر، افزایش خواهد یافت.

- **حمل و نقل:** تسریع گسترش شبکه حمل و نقل، که شامل خطوط بیش تر راه آهن برای انتقال مسافرین و زغال سنگ می شود. خطوط راه آهن باری گسترش خواهد یافت و فرودگاه های بیش تری در نواحی غربی ساخته خواهد شد. خطوط انتقال نیروی شهری بهبود خواهد یافت.

- **درمان و آموزش:** تقویت خدمات بهداشتی و درمانی از طریق بهبود نظام درمانی ملی. سرعت بخشیدن به توسعه بخش های فرهنگی و آموزشی و ساخت مدارس متوسطه در نواحی روستایی غربی و مرکزی. ایجاد تسهیلات ویژه آموزشی و فرهنگی بیش تر.

- **محیط زیست:** بهبود حمایت از محیط زیست از طریق تقویت تأسیسات فاضلاب و پالایش زباله، و جلوگیری از آلودگی آب در نواحی کلیدی. تسریع کمربند سبز و برنامه های جنگل کاری طبیعی. افزایش حمایت از صرفه جویی انرژی و پروژه های کنترل آلودگی.

- **صنعت:** تقویت نوآوری و بازسازی صنعتی و حمایت از توسعه صنایع دارای تکنولوژی بالا و خدماتی.

- **بازسازی مناطق حادثه دیده:** سرعت بخشیدن به بازسازی مناطق آسیب دیده از زلزله دوازدهم ماه مه.

- **درآمدها:** افزایش درآمد متوسط در نواحی روستایی و شهری. افزایش حداقل خرید غلات و سوبسیدهای کشاورزی سال آینده. افزایش سوبسید برای شهرنشینان کم درآمد. افزایش حقوق بازنشستگی کارکنان بنگاه ها و کمک هزینه برای دریافت کنندگان خدمات ویژه.

- **مالیات ها:** افزایش اصلاحات در قوانین مالیات بر ارزش افزوده برای تمامی صنایع، که می تواند بار مالیاتی شرکت



خواهند بود تا در هر مورد اختلاف (مشاجره بین کارگران و کارفرمایان)، هیئت یا کمیته مذاکره را انتخاب کنند. در این مورد، تجربه اخیر کارگران کارخانه هوندا در چین بسیار ارزشمند است^(۴).

تمامی این ها، مجموعه سیاست هایی بوده است که دولت چین در طول دوران بحران اقتصادی اتخاذ نموده. امیدوارم که این توضیح مختصر، برای این رفیق گرامی، کافی و مناسب بوده باشد.

۲۷ شهریور ۸۹

ها را به میزان ۱۲۰ میلیارد یوان (معادل حدوداً ۱۷.۶ میلیارد دلار آمریکا) کاهش دهد. بهبود تکنولوژی تشویق خواهد شد.

- **مالیه:** تقویت و بسط حمایت مالی به منظور حفظ رشد اقتصادی. حذف سقف وام برای وام دهندگان بازرگانی.

دولت چین یک بسته انگیزشی به مبلغ تقریباً ۴ تریلیون یوان (حدود ۵۷۰ میلیارد دلار آمریکا) برای تأمین مالی برنامه های فوق در طی دو سال، در نظر گرفته بود.

این ها بخشی از اقداماتی است که البته به شکل بوروکراتیک و از بالا صورت گرفته، ولی در نهایت، قادر بوده است تا از طریق بسیج و تخصیص منابع، بر بخش قابل توجهی از تأثیرات منفی بحران اقتصادی غلبه کند.

مسأله دیگری که به اقدامات دولت چین در طی دوران بحران مربوط می شود، توجه دولت (بوروکراسی) به نارضایتی های کارگری، و افزایش و رشد حقوق سیاسی-اجتماعی کارگران (به مثابه نوعی اعطای امتیاز) است. افزایش نارضایتی در بین کارگران (عموماً در بنگاه های خصوصی و خارجی)، هم به شکل ضمنی و هم به شکل فعال و علنی مورد پشتیبانی و تشویق حزب کمونیست چین قرار گرفته است.

در ژانویه سال ۲۰۰۸، قانون کار، حقوق مربوط به مراکز کار (کارگاه ها، کارخانه ها و غیره) را بهبود بخشید، و کارگران با تکیه بر حقوق جدید خود، به اقداماتی علیه کارفرمایان دست زدند.

از جمله همین اقدامات کارگری، می توان به اعتصابات اشاره کرد که در سال جاری صورت گرفت. اتحادیه های کارگری رسمی، در پاسخ به اعتصابات سال ۲۰۱۰، به ناگهان شروع به بهبود حقوق دموکراتیکی نموده اند که به کارگران قدرت می دهد تا با انتخابات دموکراتیک اتحادیه ای، به سازماندهی بنگاه ها بپردازند.

اتحادیه های سابقاً زرد و منفعل که در تماس با مدیریت بنگاه ها قرار داشتند، اکنون دیگر به وسیله اعضای هر بنگاه انتخاب می شوند و کارگران می توانند به طور قانونی^(۳) و ۱۵ روز پس از آن که ۲۰ درصد کارگران خواهان انجام مذاکرات شدند، دست به اعتصاب بزنند. کارگران قادر

منابع و توضیحات:

(1) <http://militaant.blogfa.com/post-118.aspx>

(2)

<http://english.peopledaily.com.cn/90001/90776/90884/6530101.html>

(۳) "حق اعتصاب" و تشکلات مستقل کارگری در سال ۱۹۸۲ از قانون اساسی (مصوب پنجمین کنگره ملی خلق به تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۸۲، با اصلاحاتی در سال های ۱۹۸۸، ۱۹۹۳، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۴) حذف گشت. نگاه کنید به:

http://en.wikipedia.org/wiki/Constitution_of_the_People's_Republic_of_China

<http://www.wsws.org/articles/2010/jun2010/hond-j07.shtml>

(۴) در این مورد می توانید به مطالب زیر رجوع کنید:

<http://militaant.blogfa.com/post-62.aspx>

<http://militaant.blogfa.com/post-60.aspx>



ونزوئلا: پایان رکود، نزدیک است

ترجمه آزاد: بیژن شایسته

میردا، ۷ سپتامبر ۲۰۱۰

به گفته خورخه خیوردانی، وزیر برنامه ریزی و مالیه، اقتصاد ونزوئلا، همراه با نرخ های ثابت تورم و بیکاری و حفظ هزینه های اجتماعی و سرمایه گذاری عمومی، آماده است تا با ظرفیت تولیدی قوی تر، از رکود یک سال و نیمه خود خارج شود.

خیوردانی گفت: "ما در طول دو سال گذشته، متأسفانه با یک دوره رکود دست به گریبان بوده ایم، اما شکی نیست که در سه ماهه سوم یا چهارم سال جاری و پس از آن، رشد وجود خواهد داشت."

تولید ناخالص داخلی (GDP) ونزوئلا در سال ۲۰۰۹، ۳.۳ درصد کاهش داشت. امسال، نرخ کاهش GDP از ۵.۸ درصد در سه ماهه نخست، به ۱.۹ درصد در سه ماهه دوم رسید.

خیوردانی گفت که حفظ برنامه های اجتماعی و سرمایه گذاری عمومی در دوره رکود، به ایجاد این بهبود محتمل کمک کرده است.

به گفته دولت، سرمایه گذاری های مذکور شامل افزایش حضور دولت در بخش بانکداری به بیش از ۲۵٪ می شد. بانک ونزوئلا، که هنگام ملی شدن در سال ۲۰۰۹، بزرگ ترین بانک کشور از حیث میزان سپرده گذاری بود، امروز به نخستین بانک بزرگ ونزوئلا تبدیل شده و میزان اعطای وام به بخش های تولید صنعتی و کشاورزی را افزایش داده است.

تعدادی از بانک های خصوصی نیز که با در شرف ورشکستگی قرار داشتند و یا قوانین بانکداری را نقض کرده بودند، ملی شده و در بانک دولتی جدیدی با نام Banco Bicentenario ادغام شدند. امسال، این بانک، اعطای اعتباراتی با نرخ بهره پایین به تولیدکنندگان کوچک و متوسط را آغاز نمود.

هم چنین دولت میزان مشارکت خود در تولید و توزیع مواد غذایی و سایر کالاها در قیمت های کنترل شده را افزایش داد.

این هفته، زنجیره دولتی بازارها، آغاز به فروش لوازم مدرسه کودکان با تخفیف هایی بین ۵۰ تا ۷۰ درصد، و فروش وسایل منزل- از قبیل بخاری و یخچال- با قیمت هایی ۳۰ درصد زیر قیمت بازار نمود.

به گفته خیوردانی، از زمان روی کار آمدن دولت چاوز در سال ۱۹۹۹، مجموعاً مبلغ ۳۳۰.۵ میلیارد دلار در بخش هایی مانند آموزش، بهداشت و درمان، مسکن، بازنشستگی، افزایش حداقل دستمزد، اعتبارات به بنگاه های کوچک و متوسط، زیرساخت های عمومی و سایر سرمایه گذاری های عمومی، سرمایه گذاری شده است.

او تأکید کرد که این هزینه های عمومی، هرگز به معنای افزایش ریسک نکول در پرداخت بدهی عمومی این کشور نیست. کما این که چین با وعده اعطای ۲۰ میلیارد دلار اعتبار- که ۵ میلیارد از آن تاکنون برای عمدتاً بخش کشاورزی پرداخت گردیده است- اعتماد خود به اقتصاد ونزوئلا را نشان داده و این موضوع، به گفته خیوردانی، اثباتی است بر ثبات اقتصادی و توانایی ونزوئلا در استقراض.

مجموع کل بدهی دولتی ونزوئلا، ۱۸.۴ درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می دهد و بانک مرکزی نیز ۲۸.۳ میلیارد دلار را به عنوان ذخیره ارزی خارجی نزد خود نگاه داشته است.

بودجه ملی ونزوئلا برای سال ۲۰۱۰ بر پایه تخمین محتاطانه ۴۰ دلار برای هر بشکه نفت قرار داشت، در حالی که بهای نفت، امسال در سطح ۷۰ دلار برای هر بشکه تثبیت شده است.

مؤسسه ملی آمار (INE)، اخیراً داده هایی را منتشر ساخت که نشان می داد نرخ های بیکاری و تورم در این کشور هم چنان ثابت باقی مانده اند. تورم ماهانه در طول ماه اوت، ۱.۶ درصد بود؛ یعنی مقدار متوسط بین نرخ تورم ۱.۸ درصدی ماه ژوئن و ۱.۴ درصدی ماه ژوئیه. به علاوه این رقم، نسبت به نرخ تورم اوت سال ۲۰۰۹ (۲.۲ درصد) کاهش نشان می دهد. تورم تجمیعی در طی دوازده ماه گذشته، ۲۹.۷ درصد بود؛ هدف دولت نیز این بود که تورم امسال، از ۳۰ درصد بیش تر نباشد.



اول مه - روز واقعی کارگر

ترجمه: مسعود فائق

به مناسبت ۶ سپتامبر، بدیل روز اول ماه مه [روز جهانی کارگر] در آمریکا

اشاره مترجم: جهت روشن تر ساختن سابقه ی گماشتن این روز و نقش آن در تضعیف وحدت بین المللی کارگران، قطعه ای از مقاله تاریخی اول مه، نوشته الکساندر تراچنتبرگ را در ابتدای این مقاله می آوریم:

فدراسیون کار آمریکا و دیگر سازمان های ارتجاعی در راستای مغلوب ساختن اول مه و دور کردن سازمان های کارگری تحت نفوذ خود از مشارکت در تظاهرات اول مه، بزرگداشت به اصطلاح روز کارگر را در نخستین دوشنبه سپتامبر هر سال، سبز کرده اند. تصمیم برگزاری روز کارگر [منسوب به فدراسیون] ابتدا در ۱۸۸۵ در مقیاسی محلی اتخاذ شد و سپس از سوی دولت های متعدد ایالتی به عنوان پادزهری علیه اول مه، مورد توافق قرار گرفت. با ثبت اول مه به عنوان روز کودک، حمله ای دیگر از سوی حکومت و به یاری فدراسیون کار آمریکا علیه اول مه به راه افتاد. رویکرد مناقضانه حکومت و فدراسیون کار آمریکا از این حقیقت افشا می شود که بیش از یک میلیون بچه زیر ۱۶ سال در کارخانه ها، فروشگاه ها و مزارع آمریکا، برای بالاندن سرمایه داری آمریکا، عرق می ریزند. معنای حقیقی این رغبت ناگهانی به رفاه کودکان شاید از مرجع زیر برخاسته باشد که یک گزارش تهیه شده از سوی شورای اجرایی برای کنفرانس ۱۹۲۸ فدراسیون کار آمریکاست:

"کمونیست ها هنوز اول مه را به عنوان روز کارگر حفظ کرده اند. از این پس اول مه به عنوان روز سلامت کودکان، شناخته خواهد شد، چنان که رئیس جمهور با تکیه بر قطعنامه مصوب کنگره دستور انتشار بیانیه ای را داده اند که مردم ایالات متحده را به بزرگداشت اول مه به مثابه روز کودک فرا می خواند. مقصود، ایجاد انگیزه برای حمایت دائمی از سلامت کودکان است. این هدفی بسیار مطلوب است. در آن واحد دیگر اول مه به عنوان روز اعتصاب یا روز کارگری کمونیستی، شناخته نخواهد شد." (الکساندر تراچنتبرگ - تاریخچه اول ماه مه).

به گزارش "AVN"، تورم تجمیعی در طی ۱۱ سال ریاست جمهوری چاوز، ۷۳۳ درصد و در طی دوره ۱۱ ساله پیش از آغاز ریاست جمهوری او، ۸۱۰۴ درصد بوده است.

"INE"، نرخ بیکاری مه ژوئیه را ۸.۷ درصد اعلام کرد که این رقم نسبت به نرخ بیکاری ۱۴.۷ درصدی در ژوئیه ۱۹۹۹، سالی که چاوز آغاز به کار کرد، کاهش قابل ملاحظه ای را نشان می دهد. نرخ بیکاری در ژوئیه ۲۰۰۷ و پیش از آغاز بحران مالی جهانی، کاهش قیمت نفت و اقلام عمده صادراتی ونزوئلا و شروع رکود در این کشور، در کم ترین سطح خود یعنی ۷.۲ درصد قرار داشت.

الیاس الخوری، سرپرست INE، اعلام داشت که در طول دولت چاوز، ۳.۲۵ میلیون شغل ایجاد شده و ضمناً جمعیت فعال کارگر در طی همین دوره، به میزان ۲.۶۶ میلیون نفر رشد داشته است. به گفته او، شمار افراد بیکار نیز از ۱.۷ میلیون در سال ۱۹۹۸، به در حال حاضر ۱.۱ میلیون نفر رسیده است.

شمار افرادی که در سن کار قرار دارند، اکنون ۲۰.۲ میلیون نفر است. علاوه بر ۱.۱ میلیون نفر بیکار، ۷.۱ میلیون نفر (۳۵.۳ درصد کل) به دنبال کار نیستند چرا که یا دانشجویان تمام وقت هستند (که طی دوران ریاست جمهوری چاوز، تعداد آن ها از ۹۰۰.۰۰۰ به ۲.۵ میلیون نفر رسیده است) و یا خانه دار یا ناتوان از انجام کار.

بهبود وضعیت اقتصادی در طی یک دهه گذشته، شامل کاهش فقر مطلق از ۲۴ به ۷.۲ درصد، و کاهش نابرابری درآمدی- بر مبنای ضریب جینی- از ۰.۴۸ به ۰.۴۱ می شود.

هرچند چاوز اعلام کرده است که این تغییرات کافی نیست؛ چرا که ۲۰ درصد ثروتمندترین کشور، ۴۷ درصد ثروت را در اختیار دارند. هفته گذشته، او از تمامی وزارت خانه های دولت درخواست کرد تا برای تسریع در ساخت کمون ها، به نهاد جدید التأسيس موسوم به "وزارات کمون ها" بپیوندند. کمون ها شبکه هایی از گروه های تصمیم گیرنده هر محل هستند که شوراهای همگانی نیز نامیده می شوند.

منبع:



متفرق شود. هنگامی که سخنرانان از سکو پائین آمدند، بمبی به طرف پلیس پرتاب شد که به یک کشته و هفده زخمی منجر گشت. پلیس با آتش گشودن به جمعیت، پاسخ داد و یک کارگر را کشته و بسیاری دیگر را زخمی کرد.

گرچه هرگز مشخص نشد که چه کسی بمب را پرتاب کرد، [اما این] حادثه به مانند دستاویزی برای حمله به کلیت چپ و جنبش کارگری، مورد استفاده قرار گرفت. پلیس به تفتیش خانه ها و دفاتر مظنونین رادیکال دست زد و صدها تن بدون اتهام دستگیر شدند. مخصوصاً آنارشیست ها مورد حملات مکرر قرار گرفتند و هشت نفر از فعال ترین های شیکاگو در ارتباط با انفجار بمب در هیمارکت به توطئه برای قتل متهم شدند. علی رغم نبود مدرکی که آنان را به پرتاب کننده ی بمب مرتبط کند (تنها یک نفر از این هشت نفر در جمع حاضر بود، که در سکوی سخنرانان قرار داشت)، یک دادگاه بدون صلاحیت، تمام هشت نفر را مجرم تشخیص داد و آنان محکوم به مرگ شدند. آلبرت پارسونز (Albert Parsons)، آگوست اسپایز (August Spies)، آدولف فیشر (Adolf Fischer) و جورج انگل (George Engel) در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷ اعدام شدند. لوئیس لینگ در زندان خودکشی کرد و سه نفر باقیمانده سرانجام در ۱۸۹۳ عفو گرفتند.

شگفت آور نیست که دولت، رهبران تجاری، صاحب منصبان اتحادیه ها و رسانه های اصلی، متمایل به نهفتن سابقه حقیقی اول مه [روز کارگر] و توصیف آن به مانند روزی تعطیل که تنها در میدان سرخ مسکو جشن گرفته می شود، بودند. در تلاش برای محو تاریخ و مفهوم اول مه، دولت ایالات متحده اول مه را به عنوان "روز قانون" (Law Day) شناساند و در عوض روز کارگر (Labor Day) را به ما پیشکش کرد - جشنی عاری از هرگونه مفهوم تاریخی به استثنای اهمیت آن به عنوان روزی برای آجیو نوشیدن و توقف در راه بندان ها.

با این همه به جای فرونشستن جنبش های رادیکال و کارگری، وقایع ۱۸۸۶ و اعدام آنارشیست های شیکاگو، عملاً نسل های متوالی فراوانی از رادیکال ها را به تحرک واداشت. **اما گلدمن (Emma Goldman)**^۱ - مهاجری جوان که بعد ها از واقعه هیمارکت به عنوان تولد سیاسی

اول مه، روز بین المللی کارگران، یادآور نبرد تاریخی کارگران سراسر جهان است و در تمامی کشور ها به استثنای ایالات متحده، کانادا و آفریقای جنوبی به رسمیت شناخته شده است؛ این در حالیست که این جشن در ۱۸۸۰ میلادی در آمریکا، با مبارزه برای هشت ساعت کار، آغاز شد.

در ۱۸۸۴، فدراسیون اتحادیه های صنفی متشکل و اتحادیه های کارگری، قطعنامه ی تصویب کردند که اظهار می داشت از اول مه ۱۸۸۶ به بعد، ساعات قانونی روزکار، برابر هشت ساعت باشد. قطعنامه برای نیل به این هدف، فراخوان به یک اعتصاب عمومی داد؛ چرا که بیشتر، روش های قانونی، ناکام مانده بودند. از آن چه که کارگران به کار روزانه ده، دوازده و چهارده ساعته مجبور می شدند، حمایت توده ای از جنبش هشت ساعته شدن کار، با وجود بی تفاوتی و خصومت شمار زیادی از رهبران اتحادیه ها، سریعاً رشد کرد. از آوریل ۱۸۸۶، ۲۵۰،۰۰۰ کارگر در جنبش روز کارگر درگیر شدند.

قلب جنبش در شیکاگو بود که اساساً به وسیله انجمن بین المللی کارگران، به عنوان یک انجمن آنارشیست، متشکل شد. تجار و دولت [ایالات متحده] از مشخصه انقلابی فزاینده جنبش به وحشت افتادند و در نتیجه، آماده [مقابله با] آن شدند. شمار افراد پلیس و میلیشیا افزایش یافت و سلاح های جدید و قدرتمندی که هزینه آن از سوی رهبران تجاری محلی تأمین گردیده بود، در اختیار آن ها قرار گرفت. انجمن تجاری شیکاگو اقدام به خرید یک مسلسل ۲۰۰۰ دلاری برای گارد ملی ایلینویز کرد تا علیه اعتصابیون به کار گرفته شود. با این همه، بیشتر به واسطه جنبش اول مه، دستاورد هایی برای بسیاری از خیاطان، کفاشان و کارگران ساختمانی در شهر شیکاگو به دست آمده بود. اما در سوم مه ۱۸۸۶، پلیس بر انبوهی از اعتصاب کنندگان در کارخانه ماشین های دروگری مک کورمیک، آتش گشود که این امر، منجر به کشته شدن چهار نفر و زخمی شدن بسیاری از اعتصاب کنندگان گردید. آنارشیست ها فراخوان دادند روز بعد در میدان هیمارکت (Haymarket Square)، جهت اعتراض علیه وحشیگری، میتینگی توده ای برگزار شود.

میتینگ، بدون حادثه پیش رفت؛ هنگامی که آخرین سخنران در پشت تریبون بود، میتینگ پرشمار، در حال پراکنده شدن بود و تنها چند صد نفر باقی ماند. پس از آن بود که ۱۸۰ پلیس به سوی میدان رژه رفتند و دستور دادند که جمعیت

^۱ آنارشیست و فمینیست آمریکائی که در ۱۹۱۹ به شوروی تبعید شد و در ۱۹۴۰ در گذشت. (م)



بین الملل چهارم: راهپیمایی طولانی تروتسکیست

نوشته پیر فرانک

مقدمه

تا به امروز جنبش تروتسکیستی و بین الملل چهارم، مورد هیچ گونه بررسی ای قرار نگرفته است. هرچند در حال حاضر، مطالعاتی در محیط دانشگاهی جریان دارد، اما آن هم از حد تحقیق برخی دوره ها و جنبه های بسیار محدود جنبش فراتر نمی رود. هدف اصلی کتاب حاضر، شناساندن گذشته جنبش تروتسکیستی به مبارزین جوان امروز است. بخش نخست این اثر، در واقع متن یک سخنرانی دانشگاهیست که از سوی بخش فرانسوی بین الملل چهارم در سال ۱۹۴۸ صورت گرفت و در همان زمان هم به چاپ رسید. این متن، در این جا بدون دستبرد و تغییرات چشمگیر و با افزایش مطالبی در باره دوره مابعد زمان انتشار آن، عرضه شده است. خواست ما این بوده که آن چه را که به گمان ما چکیده اصلی تاریخ بین الملل چهارم را تشکیل می دهد، در محدوده چنین اثری ارائه دهیم. تا به امروز جنبش تروتسکیستی به علت محدود بودن نیروهایش، اساساً در محدوده ایده ها (از راه تحلیل و تبیین دورنماها و برنامه هایش) تأثیر خود را بر مبارزه طبقاتی گذارده است. در مجموع این جنبش نتوانسته است تا بر اساس برنامه و شعارهای خود، بسیج ها و مبارزات عملی توده ها را رهبری کند: دلایل عینی آن در این جزوه آمده است. به همین جهت، تاریخ بین الملل چهارم می باید قبل از هر چیز، بیان مواضع این سازمان در میان مبارزات عظیم اجتماعی ای باشد که در طول چهل و پنج سال عمر جنبش تروتسکیستی چهره جهانی را شکل داده است. به علاوه، یک چنین تاریخی می باید نشان دهد که چگونه جنبش تروتسکیستی در طی این مبارزات به دفاع و غنی ساختن مارکسیزم انقلابی، که خود از دوران مارکس تا اولین کنگره های بین الملل کمونیست فرموله شده است، پرداخته. ما خود را موظف به این دانسته ایم که مراحل اصلی عمر این سازمان، مشکلاتی را که این سازمان در پیش پای خود داشته است، مباحثاتی را که با آن روبرو گردیده، و مواضعی را که در طی این مراحل اختیار نموده است، روشن سازیم.

ما این کتاب را محدود به بازگویی تاریخ جنبش در سطح جهانی ساخته ایم و به شرح تاریخ جداگانه بخش های وابسته

خود حکایت کرد. لوسی پارسونز (Lucy Parsons)، بیوه آلبرت پارسونز، فقرا را فراخواند که خشم شان را به سوی مسئولین آن، ثروتمندان، هدایت کنند. جنبش آنارشیستی به عوض از بین رفتن، منحصرأ در دنباله هیماکت ترقی یافت و سازمان ها و جنبش های رادیکال دیگری، من جمله "کارگران صنعتی جهان" (IWW)، را به وجود آورد.

با پنهان کردن تاریخچه اول مه، دولت، تجار، اتحادیه غالب و رسانه ها بر میراثی یکپارچه از مخالفت، در این کشور سرپوش نهادند. آنان وحشت زده اند که چه جنبش متشکل و مبارزی امروز می تواند سربر آورد و آنان هرگاه و هرجا که می توانند بذرهای چنین تشکیلاتی را خرد می کنند. به عنوان کارگر، ما باید اول مه را نه تنها به دلیل مفهوم تاریخی آن، بلکه به مثابه مجالی برای تشکل پیرامون مسائل حیاتی توده های طبقه کارگر. امروز، به جای آوریم.

چنان که ترانه نویس IWW، جو هیل (Joe Hill) در یکی از نیرومندترین ترانه هایش نوشت:

کارگران جهان برخیزید

با تمام نیروی پرشکوه تان به پا خیزید

ثروتی را که خلق می کنید، به تصرف آرید

حقاً که [این ثروت] از آن شماست

هیچ کس بانگ نان برنخواهد آورد

ما آزادی، عشق و سلامت خواهیم داشت

آن گه که بیریق سرخ والا در اهتزاز است

در جمهور کارگران.

منبع مقاله:

www.dis.org/daver/anarchism/mayday.html

^۱ Industrial Workers of the World (به اختصار IWW): تشکیلات رادیکال کارگری که به سال ۱۹۰۵ در شیکاگو بنیان نهاده شد. (م)



این کتاب به بسیاری مسائل دست نمی‌یازد. نظر به هدف و ابعادی که برای این نوشته در نظر گرفته ایم، جزئیات بسیاری خارج از چارچوب کار ما قرار می‌گیرند. امکان روشن تر کردن این کتاب به کمک نقل قول های فراوان، بدون سه یا چهار برابر کردن تعداد صفحات آن، وجود نداشت. بدینسان مجبور بوده ایم تنها به جوهر مطلب بپردازیم. امیدواریم که از این راه توانسته باشیم به طرز صحیح حرکت جهانی تروتسکیست ها را در زمینه نظریه و عمل و در مورد دفاع از مواضع اکتسابی پیشین و پرداختن مواضع جدید آن- در دوران بسیار دشواری که شرایط مبارزه جنبش ما حتی آن را طاقت فرساتر کرده بود- در مقابل مشکلات جدید حاصل از تغییرات جهانی روشن سازیم.

نویسنده این کتاب بیش از چهل سال است که در این "راه پیمائی طولانی" تروتسکیست ها سهیم است و برای اولین بار در سال ۱۹۳۱ وارد رهبری بین المللی جنبش تروتسکیستی شده است. با این که این کتاب تا درجه زیادی برگردان نظرات بسیاری از اعضای رهبری بین الملل است، با این حال نمی‌تواند تاریخ "رسمی" بین الملل چهارم به شمار آید. ما معتقدیم که برای مارکسیست ها هیچ گونه تاریخ "رسمی" و من جمله تاریخ رسمی سازمان خود ایشان، نمی‌تواند وجود داشته باشد. هرگونه تاریخ خود یک وسیله پیکار سیاسی است و این گونه پیکار به طرز اجتناب ناپذیر نیازمند مشی عملی مبتنی بر قواعد سانترالیسم دمکراتیک است. تاریخ، کمک قابل توجهی به تعیین خط مشی سیاسی می‌کند، اما خود به وسیله آن تعیین نمی‌گردد. در چنین امری همچون در امور دیگر، استالینیسم به خاطر ترک مارکسیسم، مورخین فرمانبردار خود را وادار به نوشتن تاریخ "رسمی" نموده است و ایشان را مجبور ساخته تا هر از چند گاه تاریخ را بنابر احتیاجات مشی روز بازنویسی کنند. این امر فقط به انباشت تحریفات تاریخی، و همچنین اثبات ناتوانی روز افزون در تشخیص دروس عینی تاریخ، منجر شده است.

پ- ف

۱۵ نوامبر ۱۹۶۸

به آن نپرداخته ایم. مگر در جایی که بخش معینی در لحظه معینی، نقش قابل توجهی را در تاریخ بین الملل ایفا کرده باشد.

تاریخ جنبش تروتسکیستی به ندرت در باب موضوعی که مورخین آن را "موضوع دوره بندی" (periodisation) می‌نامند، به اشکالی برخورد می‌کند. گذار از سرمایه داری به مرحله پیرزوی جهانی سوسیالیسم، که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آغاز آن بود، از آن چه که پنداشته می‌شد، خیلی طولانی تر و غامض تر بود. هیچ جنبش سیاسی، این جریان گذار تاریخی را مانند جنبش تروتسکیست ها تا بدین حد از نزدیک دنبال ننموده است. مراحل متوالی رشد این جنبش از سال ۱۹۲۳ به بعد با مراحل رشد تاریخی همخوان است. جنبش تروتسکیستی در خاتمه موج انقلابی که متعاقب جنگ جهانی اول برخاست، یعنی دوره ای که ثبات نسبی سرمایه داری آغاز شد، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متولد گردید و در دوران بحران بزرگ اقتصادی ۱۹۲۹ در سطحی جهانی بسط یافت. پس از سرنگونی جنبش طبقه کارگر آلمان در سال ۱۹۳۳، به سوی ساخت یک بین الملل جدید انقلابی حرکت کرد و بین الملل چهارم را بر لبه پرتگاه جنگ جهانی دوم بنیان گذارد. پس از جنگ، در حالی که دگرگونی های عظیمی در سطح جهانی پدید آمد، این جنبش جهت گیری خود را تعدیل کرد و امروز، به دنبال نقطه عطفی که سال ۱۹۶۸ در سطح جهانی آغاز شده بود، جنبش تروتسکیستی وارد مرحله جدیدی شده است.

ما در این کتاب تنها اشاره کوچکی به رگبار اتهامات عظیم و بی شماری که بر سر تروتسکی و تمامی جنبش تروتسکیستی باریدن گرفته است، کرده ایم و به عمق این مسأله که بدون شک- نظر به ابعادی که پیدا کرده و دنباله هایی که تا زمان حال از آن باقی مانده، موضوع مهمی را برای مورخین آینده تشکیل می‌دهد- نپرداخته ایم. در قرن پیشین افرادی نظیر کارل وگت (Karl Vogt) و دیگران مارکس و طرفداران او را مورد تهمت قرار می‌دادند. و آنان را "گروه شیطان" (Schwefelbande) در درون جنبش های رهایی بخش می‌نامیدند. اما این افتراها در برابر آن چه که دول قدرتمند در مورد بین الملل چهارم به کار بسته اند تا از آن "گروه شیطان" قرن بیستم را بسازند، چقدر کوچک و بی رنگ است!



فصل اول

تداوم تاریخی

جنبش تروتسکیستی که در سال ۱۹۲۳ به هنگام آغاز انحطاط استالینیستی تولد یافته است، از آن تاریخ به بعد در بزرگترین وقایع عصر حاضر شرکت داشته و از این طریق تداوم مارکسیسم انقلابی را در مقیاس جهانی متضمن گردیده است. میان "اتحادیه کمونیست ها" و "بین الملل اول" یک تداوم دوازده ساله در زمینه سازمانی برقرار بوده است (هر چند که تداوم سیاسی را مارکس و انگلس شخصاً تضمین نمودند). هم چنین از تاریخ انحلال بین الملل اول تا تشکیل بین الملل دوم در عرض قریب به پانزده سال، تداوم لازم حفظ گردیده است (تداوم سیاسی در این مورد دوم به وسیله شخص انگلس از طریق تشکیل نوعی مرکز جهانی و مکاتبه با رهبران احزاب کشورهای عمده تضمین گشته است). میان بین الملل دوم و بین الملل سوم، سال های جنگ جهانی اول قرار دارند و حفاظت جنبش مارکسیستی در این دوره به دست حزب بلشویک و [کنگره] زیمروالد صورت گرفته است. ما خود در درون بین الملل سوم زاده شده ایم و از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳ در مقام فراکسیون بین الملل کمونیست در داخل و خارج مبارزه نموده ایم تا رهبری آن را از چنگ سانتریست ها به در آورده و به راه مارکسیسم انقلابی بسپاریم. اما وقتی که شرایط عینی دیگر اجازه تعقیب هدف فوق را ندادند، ما بدون وقفه اقدام به ساختن احزاب نو و یک بین الملل جدید انقلابی کردیم و برای انجام این مهم، مفاد چهارکنگره اول بین الملل کمونیست را نقطه شروع کار خود قرار دادیم. بدین ترتیب در تداوم جنبش انقلابی هیچ گونه انقطاع و وقفه به وقوع نپیوسته است و این کار علی رغم فرونشینی جنبش کارگری از سال ۱۹۲۳ به بعد و انحطاط انقلاب اکبر و نقش فضاحت بار استالینیسم در درون طبقه کارگر، عملی گشته است. کنگره ها و مصوبات یک سازمان انقلابی را نباید به سادگی حمل بر تشریفات کرد. این گونه کنگره ها و مصوبات نقششان از تعیین مشی سیاسی روز هم فراتر می رود. این امور برای جمع متشکل حزب، ضابط تجارت، مقررات عمل و چهارچوبی می باشند که درون آن حزب- در جریان تجدید بخشی از نیروهای خود- به رشد خود ادامه می دهد. اگر این سازمان به عللی از موجودیت ساقط گردد، تمامی تجارت ضبط شده، به مثابه داده های تاریخی یاور کسانی خواهد بود که بعداً به بنای مجدد حزب

خواهند پرداخت. اما تنها به مثابه داده های تاریخی و نه چیز دیگر! چرا که برای بازیابی و بازسازی کادرهای کافی تشکیلاتی، به طور اجتناب ناپذیری می باید مدت مدیدی کورمال کورمال جستجو کرد. انحطاط بین الملل سوم و از هم پاشیدگی های منتج از آن، به طرز بی حصری مانع حرکت جنبش ما شده و آن را با بحران های متعددی روبرو کرده است. اما کافی است برای یک لحظه پیش خود فکر کنیم که در صورت قطع رشته، چه موقعیتی مترصد ما بود و اگر مرکز بین المللی مارکسیستی در زمان مربوطه وجود نمی داشت، چه پیش می آمد. در این حالت، می توانیم فوراً نتیجه بگیریم که مشکلات موجود چندین برابر می گشت و درک کنیم چه موانع عظیم تری را انقلابیون مجبور می شدند از سر راه بردارند تا بتوانند دوباره به ساختن یک جنبش سیاسی و یک رهبری بین المللی نائل آیند. در تمامی آثار و اعمال تروتسکی، تاریخ شواهد لازم را جهت اثبات نقش غالب او در برقراری تداوم انقلابی عرضه خواهد داشت. اگر سازمان های مختلف ما عناوین کمونیست-انترناسیونالیست یا بلشویک-لنینیست را بر خود حمل کرده اند، تاریخ نام تروتسکیست را به نحو قریب به یقین و به حق، به ما عطا خواهد کرد.

فصل دوم

از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹:

فراکسیون بلشویک-لنینیست در اتحاد جماهیر شوروی

آن دوره انقلابی که با انقلاب سال ۱۹۱۷ در جهان آغاز گشته بود، جای خود را از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ به یک دوره فروکش موج انقلابی و ثبات نسبی سرمایه داری داد. اقتصاد اروپا بار دیگر سربلند کرد؛ سرمایه داری آمریکا با اشغال محلی که تا آن زمان به سرمایه داری بریتانیا تعلق داشت (این کشور در سال ۱۹۲۶ با اولین بحران بزرگ اقتصاد خود روبرو شد) مقام اول جهانی را اشغال کرد. در چین، مبارزه توده های استعمار زده علیه امپریالیسم به طرزى باشکوه و در عین حال فاجعه آمیز آغاز شد. مقارن این احوال، پیشرفت های اقتصادی در اتحاد شوروی هنوز ضعیف بودند و از طرفی در داخل مبارزه سیاسی شدیدی در حال انجام بود که در جریان آن بوروکراسی موفق شد محور سیاست شوروی را از مشی انقلاب جهانی به "سوسیالیزم در یک کشور" تغییر دهد. در این زمان در بسیاری از



سیاست در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

این مسأله به تفصیل از جانب تروتسکی در "برنامه پیش نویس بین الملل کمونیست: نقدی بر بنیان ها" و "انقلابی که به آن خیانت شد" مورد بررسی قرار گرفته است و ما در این جا تنها به چند سطر اکتفا خواهیم کرد.

استقرار سیاست نوین اقتصادی (N.E.P) پس از پایان جنگ داخلی و فرونشینی جنبش کارگری، عواقب بسیار مهمی در زمینه روابط اجتماعی ا-ج-ش-س و هم چنین در صفوف حزب بلشویک به بار آورد. در صفوف کارگری نوعی حالت انفعالی نسبت به مسائل سیاسی رخنه یافت. بخشی از بهترین عناصر انقلابی در میدان های جنگ جان باخته بودند و بخش دیگری که در درون ارتش سرخ به مناصب فرماندهی نائل آمده بودند، مناصب اجرایی در دستگاه دولتی و اقتصادی را به ارث برده بودند، به این حوزه ها هم انتقال دادند. عناصر سرمایه داری، بر پایه سیاست نوین اقتصادی، در شهرها و دهات رشد کردند. توازن نیروها در جهت عکس دوره انقلابی انکشاف یافت. در اثر این اوضاع و احوال، دستگاه دولتی یک نوع استقلال و قدرت افزایش یافته را کسب کرد. سرتاسر آخرین دوران فعالیت های لنین وقف افشا و تقبیح این خطر شد. وی چنین اعلام داشت: "دولت کارگری ما، دچار انحرافات بورکراتیک است". کافی است گزارش لنین به یازدهمین کنگره حزب^۱ را مطالعه کنیم تا دریابیم وی تا چه اندازه به افشا و تقبیح عوامل خطر پرداخته بود.

بوروکراتیزه شدن حزب بلشویک با بوروکراتیزه شدن دولت همگام گردید و به آن یاری کرد. این حزب انقلابی، به آلت زنگ زده ای مبدل شد. قشری از تازه به دوران رسیده ها، با رضایت تام از فرآورد انقلاب، اداره امور را به دست گرفت. جامع ترین بیان سیاسی این قشر اجتماعی و دستگاه دولت، دبیر تشکیلات حزب، "بلشویک قدیمی"، شخص استالین بود.

آخرین گفتگوهایی که میان لنین و تروتسکی صورت گرفت، در مورد مسأله تشکیل فراکسیونی جهت هدایت مبارزه علیه دبیرخانه تشکیلاتی حزب بود. دو نامه آخر لنین به کمیته مرکزی، تحت عنوان «وصیتنامه لنین»، به افشا و تقبیح

کشورهای اروپایی، احزاب سوسیالیست بر مصدر قدرت جای داشتند و حال آن که بین الملل کمونیست و بخش های وابسته به آن با طی اولین مراحل انحطاط بوروکراتیک، به دوره بحرانی خود قدم می گذاردند. اولین دوره حیات جنبش ما بین سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۹ قرار دارد. در حقیقت در طول این دوره هیچ گونه جنبش بین المللی بلشویک-لنینیستی وجود نداشت و تنها یک فراکسیون بلشویک-لنینیستی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی [ا-ج-ش-س] موجود بود که از جانب برخی گروه ها یا افراد در کشورهای دیگر حمایت می شد. اما تماس میان این گروه ها با افراد و اپوزیسیون بلشویک - لنینیست در ا-ج-ش-س از حد مکاتبات فیما بین فراتر نمی رفت و هنوز هیچ گونه پرداختن و تحت قاعده در آوردن اندیشه و عمل سیاسی به شکلی جمعی و بین المللی صورت نپذیرفته بود. فراکسیون بلشویک-لنینیست در ا-ج-ش-س، از اوان تشکیل خود، یکی از صفات متمیزه اصلی جنبش ما، یعنی انترناسیونالیسم را در خود عیان داشت. این جنبش در سال ۱۹۲۳ و بر مبنای درک تغییر و تحولات در موقعیت بین المللی به وجود آمد؛ و مبارزات عمده خود را در عرض این شش سال، بر پایه مسائل خاص ا-ج-ش-س و معضلات انقلاب جهانی متمرکز ساخت. آغازگاه جنبش با نقطه عطف اوضاع جهانی که شکست انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳ به دنبال داشت، هم زمان است. حزب کمونیست آلمان به قهقرا می رفت. حال آن که سوسیال دمکراسی در حال پیشرفت بود. تروتسکی که در آن زمان با مخالفت اکثریت دفتر سیاسی (Politique Bureau) حزب بلشویک (اتحاد سه گانه زینوویف-کامنف-استالین) روبرو بود، دگرگونی عمیق موقعیت بین المللی و تحلیل رفتن موج انقلابی مابعد جنگ اول جهانی و آغاز دوره ثبات نسبی سرمایه داری را امری مسجل می دانست و از این رو وظایف جدیدی را هم برای بین الملل کمونیست و بخش های آن در ممالک سرمایه داری و هم در رابطه با مشکلات ساختمان سوسیالیسم در ا-ج-ش-س نتیجه می گرفت. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ فراکسیون بلشویک-لنینیست در ا-ج-ش-س بر پایه سه مسأله اساسی زیر مبارزه می کرد:

- سیاست رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی؛

- کمیته روس و انگلیس (۱۹۲۶)؛

- انقلاب دوم چین (۱۹۲۵-۱۹۲۷).

^۱ - آثار منتخب، جلد دوم، صفحات ۹۳۸-۹۸۲.



خطر انشعاب پرداخته و طرد استالین را از مقام دبیریت حزب پیشنهاد می کند.^۱

در اکتبر ۱۹۲۳ تروتسکی ضمن افشای خطرات روزافزون، مشی جدیدی را عرضه کرد که شامل دستور مبارزه علیه بوروکراتیزه شدن حزب، یافتن و پذیرش عناصر پرولتری جوان و آزموده درون بخش های رهبری و استقرار این بخش ها بر مبنای نظام انتخاباتی، و هم چنین برنامه ای برای صنعتی کردن کشور و اقدامات لازم چندی جهت برانگیختن دهقانان فقیر علیه کولاک ها بود. در شروع امر، این «مشی جدید» از جانب اکثریت دفتر سیاسی علناً رد نشد؛ اما اقدامی هم از طرف اینان در زمینه اجرای آن صورت نگرفت. در عوض این رهبری متشکل از زینوویف- کامنف- استالین (ترتیب ذکر این اسامی در آن زمان بدین قرار بود)، با علم کردن اختلافات قدیمی میان لنین و تروتسکی، اختلافاتی که از تاریخ شان بیست سال می گذشت و اکثرشان را وقایع سیاسی از صفحات تاریخ زوده بودند، و به علاوه با تحریف هر چه بیشتر این اختلافات، مبارزه خشنی را علیه «تروتسکیسم» به راه انداختند. چندی بعد زینوویف و کامنف اعتراف نمودند که در این مورد عنوان «تروتسکیسم» را خود ایشان اختراع کرده اند. به علت شگردهای بوروکراتیک،

^۱ - انتشار متن این دو نامه در ا- ج- ش- س ممنوع گردید. با این همه، در دو مورد خاص استالین نتوانست از ذکر وجود این دو نامه خودداری کند. از تاریخ برگزاری بیستمین کنگره حزب کمونیست شوی به بعد، انتشار متن این دو نامه و نوشته های دیگری از لنین (به مجموعه آثار لنین، جلد سی و ششم، صص. ۵۹۴-۹۶ رجوع نمائید) و هم چنین انتشار «دفتر روزانه منشیان لنین» (همان، جلد چهل و دوم، صفحه ۴۸۰) در اتحاد شوروی آن چه را که تروتسکی نوشت، تماماً تأیید می کند: لنین در آخرین دوره زندگی خود از وی (تروتسکی) جهت مبارزه علیه تضعیف انحصار تجارت خارجی و سرکوبی فراکسیون «ناسیونالیستی» بلشویک های گرجستانی به دستور استالین و تحت فرماندهی مدیوانی (Mdivani) و به خصوص برای مبارزه علیه بوروکراسی حزبی و سخنگوی سیاسی آن استالین، در کنگره بعدی حزب، درخواست حمایت نموده و وی (تروتسکی) این درخواست را پذیرفته بود. بیماری و سپس مرگ لنین او را از اجرای این تصمیم بازداشت.

اپوزیسیون مسکو- یعنی اولین فراکسیون تجمع یافته به دست تروتسکی جهت مبارزه برای یک «مشی جدید»؛ فراکسیونی که گروه ممتازی از مبارزین راه انقلاب و شرکت جویندگان در جنگ داخلی را گرد هم آورده و اولین سازمان وابسته به جنبش ما را بنا نهاده بود- با این که در سلول های حزبی در مسکو شروع به کسب موفقیت هایی نمود، نتوانست نظریات خود را به گوش اعضای حزب برساند. مبارزه بر سر اختلاف نظرات گذشته در واقع در پشت خود مبارزه افشار بوروکراتیک علیه سیاست انقلابی انترناسیونالیستی را مخفی می کرد، بی آن که حتی برخی از مبلغین آن هم از این امر آگاه باشند. سیاستی که از جانب رهبری حزب بلشویک دنبال می شد، هرچه بیشتر به راست لغزید. زینوویف و کامنف در سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ با استالین که این سیاست راست گرایانه را در توافق با بوخارین، رایکوف و تومسکی (Boukharine, Rykov, Tomsky) تعقیب می کرد، قطع رابطه نمودند. سیاست راست گرا، ادعای «ادغام کردن کولاک در سوسیالیسم» را داشت. چنین سیاستی بنابر نظر بوخارین می بایست «با سرعت لاک پشت» عملی گردد. صنعتی کردن شوروی به مثابه امری بی معنی مورد تقبیح قرار گرفته بود (استالین چنین اعلام می داشت: «دهقان، محتاج گاو است و نه گرامافون»). اپوزیسیونی که در سال ۱۹۲۶ با بلوک زینوویف- تروتسکی تشکیل یافت و مجبور گردید جلسات خود را به طور پنهانی برگزار سازد، برای تحمیل برنامه صنعتی کردن کشور و سیاستی ضدکولاک، ضد نپ من (Nepman) و ضد بوروکرات مبارزه می کرد. در سال ۱۹۲۷، سرانجام یک برنامه پنج ساله از طرف رهبری بوخارین- استالین پذیرفته شد، اما این برنامه با آهنگ رشدی که از سالی به سال دیگر کاسته تر می شد و به نحوی که گویای تردید و خصومت این رهبری نسبت به برنامه مذکور بود، به مرحله اجراء گذارده شد. تحت فشار اپوزیسیون، برنامه دیگری با آهنگ رشدی سریع تر مهیا گردید. در پایان سال ۱۹۲۷ بوروکراسی بدون اعتماد عهده دار اجرای اولین برنامه پنج ساله شد. در اوائل سال ۱۹۲۸- و تقریباً سه ماه پس از در هم شکستن وحدت حزب و تبعید اپوزیسیون به سیبری- استالین پس از آن که از خطر کولاک به وحشت افتاد، شروع به تقبیح آنان کرد و سپس از فراکسیون راست گرای بوخارین برید. یک زیگزاگ ناگهانی به چپ زد و سیاست چپ افراطی ای اختیار کرد (برنامه پنج ساله می باید در عرض چهارسال اجرا می شد، اشتراکی کردن ۱۰۰٪ مزارع می بایست انجام می گرفت و غیره).



انگلیسی برای برقراری اتحاد جهانی سندیکاها از نقطه نظر سیاسی امری قابل پذیرش بود، هر چند که این نوع اقدام خطر آن را داشت که صرفاً تبدیل به عملیاتی از بالا گردد و امکان کنترل آن از پایین مشکل باشد. اما هدف واقعی استالین از تشکیل چنین کمیته ای تبدیل آن به "مرکز مبارزه علیه جنگ امپریالیستی" یعنی مرکز سیاسی مبارزه برای دفاع از ا-ج-ش-س بود. استالین در جواب خود به تروتسکی- که در آن زمان هنوز عضو دفتر سیاسی بود و درباره ضرورت اتکای صرف بر مبارزه انقلابی طبقه کارگر پافشاری می نمود- چنین اظهار داشت: «شما با این کمونیست های انگلیسی "تان" چه می خواهید بکنید؟»

اختلاف بر سر اهداف کمیته روس و انگلیس، صرفاً یک دعوی لفظی باقی نماند. بلکه پیکار طبقاتی در بریتانیای کبیر، به آن درون مایه ای تراژدیک بخشید. رشد تمایلات چپی کارگران انگلیسی خود را از طریق مبارزه برای ملی کردن معادن نمایان ساخت و اعتصاب معدنچیان را به دنبال داشت، که با پشتیبانی تمامی طبقه کارگر انگلستان روبرو گردید. در ماه مه ۱۹۲۶ یک اعتصاب عمومی ده روزه امپراطوری بریتانیا را به زانو در آورد. این اولین نشان بحران سرمایه داری بریتانیا بود، بحرانی که بعد از پایان جنگ دوم جهانی نُضج کامل یافت. اما سرمایه داری انگلستان توانست از این آزمایش دشوار جان سالم به در برد. این امر قبل از هر چیز از لطف خیانت رهبران سندیکاها در انگلستان که اعتصاب عمومی را متوقف ساختند و کارگران معدن را در ادامه مبارزه چند ماهه خود تنها رها ساختند، ممکن گردید. از دیدگاه هر انقلابی که با ابتدایی ترین اصول لنینیسم در باب جبهه واحد آشناست، قطع رابطه فوری سندیکاها در روسی با کمیته روس و انگلیس و فراخوان مستقیم کارگران انگلیس به قیام علیه رهبری ایشان لازم می نمود. اما استالین از آن جا که هدف اصلی از این کمیته را "دفاع از ا-ج-ش-س" به عنوان وظیفه ای جدا از پیکار انقلابی توده ها قرار داده بود، به حفظ حیات کمیته روس و انگلیس که دامنه فعالیت آن در عرض ماه ها به گفتگوهای بیپوده تنزل می یافت، ادامه داد. وقتی مبارزان انقلابی حزب کمونیست انگلستان و جنبش اقلیت به افشای رهبران فرمیسیت سندیکاها خود پرداختند و آن ها را به درستی خائن خطاب کردند، این رهبران به آسودگی قادر بودند چنین جواب گویند: "روس ها این عقیده را ندارند و شما نمی توانید ایشان را هم مثل ما فرمیسیت و خائن بنامید. ببینید چگونه

این گونه جهت گیری جدید که به روشی بورکراتیک با صدور احکام دولتی بیرحمانه و از جانب حزبی خود محروم از حیات سیاسی اعمال گردید، کشور را تا سر حد فاجعه پیش برد. حزب بلشویک قدیمی- پس از از میدان به در کردن اپوزیسیون های چپ و راست- تبدیل به ماشین سیاسی بورکراسی شد. کادرهای انقلابی همگی یا تبعید شدند و یا نابود گردیدند. از این تاریخ به بعد، سلطه بورکراسی عمیق تر گشت و سیاست آن از طریق یک سلسله حرکات زیگزگی- که میان پست ترین نوع فرصت طلبی و افسار گسیخته ترین گونه چپ روی تغییر مکان می داد، هرچند در تحلیل نهایی، جهت کلی آن قویاً فرصت طلبانه بود- انکشاف یافت، امروزه دیگر از این گونه حرکات زیگزگی چپ گرایانه اثری نیست.

کمیته روس و انگلیس (۱۹۲۶)

بر سر مسأله کمیته روس و انگلیس بود که فراکسیون استالینیستی سرنوشت ا-ج-ش-س را از سرنوشت انقلاب جهانی جدا کرد و به جای پیکار انقلابی برای دفاع از ا-ج-ش-س سیاست اعمال فشار بر حکومت های سرمایه داری را نشان داد و این امر خصوصاً از طریق دسته بندی ها و نیرنگ های سیاسی حاصل گشت و در جریان این گونه اعمال احزاب کمونیست به بهانه جلب توده های وسیع تر از آن چه که خود قادر به بسیج آن بودند، بخشی از برنامه انقلابی خود را رها کردند. در نخستین روزهای بعد از جنگ اول جهانی، امپریالیسم انگلستان علی رغم آغاز دوران زوال خود و حرکت صعودی سرمایه داری آمریکا، هنوز مرکز ارتجاع جهانی بود. از آن جا که انقلاب روسیه سرمشق بسیار جذابی برای خلق های مستعمرات تحت ستم امپراطوری به شمار می رفت، سیاست امپریالیسم انگلستان دو چندان علیه ا-ج-ش-س متمایل بود. جنبش کارگری انگلستان به چپ گرایید. حزب کمونیست در این زمان بسیار ضعیف بود- امروزه این حزب از آن روز هم ضعیف تر است- و جنبش اقلیتی هم که در داخل سندیکاها به راه انداخته بود، همان قدر کوچک بود. استالین، برای مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان، که ا-ج-ش-س را تهدید می کرد، به بهانه کوشش در راه برقراری مجدد اتحاد سندیکایی در مقیاس بین المللی به دفتر سیاسی حزب بلشویک پیشنهاد کرد تا دست به تشکیل کمیته ای از سندیکاها در انگلیس و روسی بزند. در واقع ایجاد یک جبهه واحد از سندیکاها در روسی و



مستعمره "مترقی" شناخته می شدند) و مفهوم احزاب مضاعف کارگران و دهقانان (احزاب دو طبقه) و ضرورت یک انقلاب مرحله ای و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان، به عنوان مرحله میانی مابین سرمایه داری و دیکتاتوری پرولتاریا، را تکامل داد. سرانجام این سیاست سازش طبقاتی عملاً ورود حزب کمونیست چین به داخل کومین تانگ را حکم کرد. حزب کمونیست چین از سیاست مستقل خودداری کرد و به ویژه با ایجاد شوراها در دوره اوج گیری انقلاب و رشد انقلاب ارضی مخالفت نمود تا به زمین های متعلق به افسران ارتش کومین تانگ دست یازیده نشود. بین الملل کمونیست و بخش های آن طی ماه های متوالی به ستایش و تمجید رهبران کومین تانگ هم چون متحدین طبقه کارگر و قهرمانان مبارزه ضدامپریالیستی پرداختند و فرمانده ارتش کومین تانگ، چانگ کای چک را به عنوان "قهرمان" انقلاب چین شناساندند (در این باره به شماره های اواخر سال ۱۹۲۶ و اوائل ۱۹۲۷ روزنامه حزب کمونیست فرانسه اومانیته رجوع کنید). به هنگام حرکت ارتش کومین تانگ از جنوب به شمال، کارگران شانگهای دست به قیام زدند و اندکی پیش از رسیدن سپاهیان تمامی شهر را به تصرف خود در آوردند. غریزه طبقاتی این کارگران، آنان را به جلوگیری از ورود دست های نظامی چانگ کای چک به شهر سوق داد؛ اما به دستور بین الملل کمونیست، کمونیست های چینی کارگران شانگهای را وادار ساختند تا به ورود چانگ کای-چک و دسته های نظامی او به مرکز شانگهای، صنعتی ترین شهر چین، رضایت دهند. چانگ کای چک بلافاصله پس از استقرار خود شروع به قتل عام جنبش کمونیستی در چین نمود. کمونیست های چین که همواره تحت فرمان رهبری استالینیستی بین الملل کمونیست بودند، اندکی بعد همان سیاست سازش را بار دیگر با جناحی از کومین تانگ یعنی "کومین تانگ چپ" که توسط وان تین وی (Wan Tin-Wei) رهبری می شد، از سرگرفتند و همان نتایج قبلی را هم بدست آوردند. وقتی چن دوسیو، دبیر حزب کمونیست چین به اپوزیسیون چپ پیوست، چنین افشا نمود که بورودین (Borodine) نماینده بین الملل کمونیست روزی گفته بود: "کارگر باید عملاً کومین تانگ باشد".

فراکسیون بلشویک- لنینیست در ا- ج- ش- س مبارزه هر چه شدیدتری را علیه سیاست استالین در چین رهبری کرد و نقطه اوج این مبارزه، هم زمان با نقطه اوج تمام مبارزات بلشویک لنینیست های شوروی علیه استالینیست ها بود.

ایشان با ما در یک کمیته متحد هستند. " بدین ترتیب سیاست فوق، حزب کمونیست انگلستان و جنبش اقلیت این کشور را به کلی مایوس و خلع سلاح نمود به طوری که این دومی از آن تاریخ به بعد برای همیشه ناپدید گشت. چند ماه پس از اعتصاب عمومی، رهبران سندیکاهاى انگلستان که از کمیته روس- انگلیس تماماً بهره برداری کرده بودند (تا جایی که دیگر از آن پس برای آنان سودی نداشت) به حمله علیه کمک مالی سندیکاهاى روسی به معدنچیان اعتصابی پرداختند و آن را نوعی مداخله در امور داخلی سازمان های خود قلمداد کردند و به این بهانه با آن کمیته قطع رابطه نمودند. اپوزیسیون بلشویک- لنینیست در آن دوره سیاست استالین را در مورد کمیته روس و انگلیس افشا ساخته و به هنگام خیانت رهبران سندیکاها نسبت به اعتصاب عمومی، مبارزه بسیار شدیدی را برای قطع رابطه با کمیته مزبور انجام داد.

انقلاب دوم چین (۱۹۲۷-۱۹۲۵)

بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ جنبش انقلابی در چین رشد چشمگیری پیدا کرد. بورژوازی تجاری و صنعتی چین، که حزب آن کومینتانگ بود، سعی کرد از این برخاست انقلابی برای متحد کردن چین- که در آن زمان به یک دسته ولایات مستقل از یکدیگر منقسم بود و به دست سران نظامی ای اداره می گشت که برای گسترش خود بر کشور به جنگ و جدال با یکدیگر مشغول بودند- بهره برداری کند.

در سال های بعد از جنگ اول جهانی حزب کمونیست چین به دست یک پروفیسور اهل پکن، چن دو- سیو (Chen Tu-hsiu) که از سال ۱۹۱۰ در مبارزات انقلابی چین شرکت جسته بود، تشکیل گردید. حزب کمونیست جوان چین از هرگونه تجربه ای محروم بود و به این سبب تمامی مسئولیت سیاست های این حزب در طی این دوره متوجه بین الملل کمونیست بود. بوروکراسی شوروی که بیان سیاسی آن استالینیسم بود، نسبت به رشد مبارزه مستقل انقلابی پرولتاریا و دهقانان فقیر چینی خصومت می ورزید و هیچ گونه اعتمادی نسبت به این مبارزه نداشت. این بوروکراسی بر حسب احتیاجات سیاست ناسیونالیستی خود، از سیاست حسن تفاهم با بورژوازی چین جانبداری می کرد. به منظور توجیه چنین سیاست سازش طبقاتی، دستگاه رهبری استالین- بوخارین نوعی فرضیه "بلوک چهار طبقه" را برای کشور چین تدارک دید (اتحاد کارگران، دهقانان، روشنفکران و بورژواها. این آخری ها در یک کشور مستعمره یا شبه

**"انقلاب مداوم" یا "سوسیالیسم در یک کشور"**

سه مسأله اساسی که پایه مبارزه اپوزیسیون چپ علیه استالینیسم را در ا-ج-ش-س تشکیل می داد، از دیدگاه نظری در یک مسأله خلاصه می شود: مبارزه برای انقلاب مداوم علیه تنوری "سوسیالیسم در یک کشور"، مبارزه برای حفظ سیاست انقلابی جهانی پرولتاریا علیه سیاست ناسیونالیستی و ارتجاعی بوروکراسی شوروی. در این مبارزه، که در سال ۱۹۲۳ آغاز شد، مسأله عبارت از جدال بین افراد بر سر قدرت نبود (بر خلاف پندار آنان که هنوز آشکارا از هرگونه ادراک سیاسی عاجزند) و نیز ارتباطی به مبارزه بین دو مکتب انقلابی با دیدگاه هایی متباعد بر سر استراتژی لازم برای برقراری سوسیالیسم در جهان نداشت (برخلاف آن چه که هنوز برخی روزنامه نگاران و رجال سیاسی، یا از نادانی و یا به غرض شناساندن استالینیسم به عنوان نوعی مترسک انقلابی، در نوشته های خود می آورند). مسأله بیش از همه و پیش از هر چیز عبارت بود از مبارزه میان دو فرمایشیون سیاسی، که خود نماینده دو گروه اجتماعی مختلف بود. اپوزیسیون چپ آگاهانه منافع اساسی و تاریخی پرولتاریای جهانی را نماینده بود و حال آن که فراکسیون استالینیستی منافع بوروکراسی حزب و دولت را که صرفاً نگران تثبیت قدرت و تحکیم و سپس افزایش امتیازات خود بود، نمایندگی می کرد. رهبران این فراکسیون خود از حزب بلشویک برخاسته بودند و لغزش غالب ایشان در آغاز به طرز آگاهانه صورت نگرفته بود. اما اینان که نقش سخنگوی سیاسی اقشار اجتماعی خاصی را دارا بودند، به زودی اسیران دست و پا بسته این اقشار گردیدند و در عرض چند سال فراکسیون مزبور به آگاه ترین و خطرناک ترین نیروی ضد انقلابی در درون جنبش کارگری مبدل شد.

نقطه اوج مبارزه در داخل ا-ج-ش-س به هنگام دهمین سالگرد انقلاب اکتبر یعنی در نوامبر ۱۹۲۷ واقع گردید. در این تاریخ طرفداران اپوزیسیون در تظاهرات رسمی مسکو و لنینگراد تحت شعارها، پرچم ها و پلاکاردهای خود علیه کولاک و نپ من و بوروکرات ها شرکت کردند. فراکسیون استالینیستی از چند ماه پیش به آن سو به تحریکات خود علیه اپوزیسیون، که مجبور به فعالیت مخفی گشته بود، می افزود. این فراکسیون خصوصاً سعی در وارد کردن محرکینی (agent provocateur) به داخل گروه اپوزیسیون داشت. اما تظاهرات دهمین سالگرد انقلاب بهانه ای به دست

فراکسیون استالینیستی داد تا انشعاب درون حزب را کامل کند و مبارزین بلشویک-لنینیست را به سیبری تبعید نماید^۱. در سال بعد، اپوزیسیون چپ ا-ج-ش-س مبارزه خود را به طرز متشکل دنبال نمود. مرکز آن در این زمان به وسیله تروتسکی در تبعیدگاه وی در آلمان-آتا تشکیل یافته بود. و به همین دلیل بود که استالین تصمیم به اخراج تروتسکی از روسیه گرفت. از سال ۱۹۲۹ به بعد، اپوزیسیون تروتسکیستی در ا-ج-ش-س، یعنی بخش مادر سازمان ما، رابطه اش را بیشتر و بیشتر با رهبر اصلی خود لئون تروتسکی از دست داد و به دنبال آن محور سازمانی جنبش ما جابه جا گردید. ما از آن تاریخ به بعد اطلاعات اندکی از این فراکسیون خود، که بعداً بر اثر اختناق استالین در هم خرد شد، داریم. می توان نشانه هایی از زندگی سیاسی هسته مرکزی رهبری اپوزیسیون را مدت ها پیش از برقراری "محاکمات مسکو"، در شبه قرنطینه واقع در ورشنه-اورالسک (Verchne-ouralsk)، از طریق کتاب سیلیگا (Ciliga) به نام در سرزمین دروغ بزرگ جستجو کرد. اما این اطلاعات را از جانب مردی که از بلشویسم بریده است تا به مواضع لیبرالیسم خرده بورژوایی روی آورد، باید با احتیاط لازم پذیرفت. سند اصلی مبارزه فراکسیون بلشویک-لنینیست ا-ج-ش-س در طول دوره فوق الذکر "پلاتفرم اپوزیسیون چپ (۱۹۲۷)" است که با توافق زینویفیفیست ها به رشته تحریر درآمده (اینان خود برای اولین بار و بلافاصله پس از پانزدهمین کنگره حزب بلشویک تسلیم شدند).

و باز چند کلمه ای در باره فراکسیون ما در ا-ج-ش-س: عناصر رهبری این جنبش نه تنها از بلشویک های قدیمی که به خاطر تعلق شان به رهبری انقلاب اکتبر نامور بودند، بلکه هم چنین از یک دسته کادرهای جوان که خود را در طول سال های انقلاب و جنگ داخلی پرورانده و بعضی از ایشان از فرهنگ مارکسیستی بسیار وسیعی برخوردار بودند و هیچکدام هیچگاه تن به تسلیم در ندادند، تشکیل می گردید. قطع رابطه میان ایشان و ما، به طور یقین زیان بزرگی برای جنبش ما بوده است.

سایر فصول، به ترتیب در شماره های بعدی منتشر می گردد

^۱ - ده سال پس از این تاریخ و در جریان "محاکمات مسکو" استالین این دفعه را به دروغ توطئه ای برای "قیام" معرفی کرد.